



آقای میلانی با هرچه که رنگ و روی چپ و سوسیالیستی داشته باشد - از هر نوعی - بیگانه و دشمن است و از کاربرد حربه های گوناگون علیه چپ و چهره های چپ در ایران و جهان خودداری ندارد تا آنجا که کارش حتی به بیماری می کشد. البته پاسخگوئی به ایشان وظیفه احزاب و فعالانی است که آماج نظرات و اتهامات ایشان هستند و این مقاله در چنین مقامی قرار ندارد و تنها به آن جنبه از گفتار های ایشان می پردازد که جهات و مضامینی خلاف واقع و پرداختی خلاف رویدادهای تاریخی دارند.

نگاهی به شاه، برانت نامه

امریکا

کامران پور صفر

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

عنوان: نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

نویسنده : کامران پورصفر

چاپ نخست : مجله دانش و مردم شماره ۸

چاپ دوم : تارنگاشت نویدنو www.rahman-hatefi.net

تاریخ انتشار : شهریور ماه ۱۳۹۵

نمایه

- نگاهی به شاه ؛ برائت نامه امریکا..... ۳
- الف - شخصیت سازی های کاذب و تاریخ پردازی های دروغین همراه با عقده گشائی های سیاسی..... ۸
- ب - ستیزه سیاسی علیه تحولات تاریخی و تهاجم به سوسیالیسم بر پایه تفسیرهای محدود و نادرست ۲۷
- ج - انتساب برخی روند های ضد قانونی دوران شاه به عوامل دیگر و تخفیف جرائم و گناهان رژیم پهلوی و کاستن از تعداد اعمال جنایتکارانه آن ۶۱
- د - برجسته نمائی یک دسته تغییرات و نهادسازی های دوران پهلوی و انتساب برخی مدهیات ایرانی به رژیم شاه ۷۴
- ه- اظهار فضل هائی مبتنی بر شبیه سازی های نامربوط ۸۰
- و - اعتماد به گزارش های تحریف شده و معجول شاه و پرویز ثابتی در باره دکتر مصدق ۸۳
- ز - ارزیابی های ضد تاریخی از برخی حوادث و روند های دوران صدارت دکتر مصدق ۸۷
- ح - کوشش آگاهانه برای دور دانستن دولت امریکا از جریان عمومی سلطنت و دولت محمدرضایپهلوی و تبرئه آن دولت از همدستی با رژیم شاه ۱۰۴
- ط - نگاهی به ترجمه فارسی کتاب ۱۰۸
- ی - سرانجام ۱۱۳

نگاهی به شاه ؛ برائت نامه امریکا

کامران پور صفر

تاریخ علم همواره از سه دشمن دررنج بوده است . ناآگاهی از علم و ضدیت با علم و شباهت به علم . هریک از این دشمنان کارکردهای مخصوص خود را دارند اما شباهت به علم یا شبهه علم به سبب عمر بسیار طولانی تری که می تواند داشته باشد ، اصالتا از جانب خود و نیابتا از جانب ضد علم ، گهگاه می تواند عرصه را چنان بر علم تنگ کند که حتی برای مدتی جای آن را بگیرد . این جانشینی بویژه هنگامی خودنمایی می کند که جامعه و ارکان عمده آن در نبرد با انحطاط هنوز چیرگی نیافته و کامیابی های انحطاط همچنان ادامه دارد . شبهه علم در شرایط طبیعی و عادی مبارزات اجتماعی اغلب تحت الشعاع جریان اصلی و در سایه علم و کامیابی های آن منزوی می شود اما هنگامی که سرعت پیشرفت طبیعی تاریخ به سبب کامیابی های نیروی مخالف به کندی و آهستگی می گراید و حتی میدان را برای یک لمحّه به مخالفان وا می گذارد ، شبهه علم نیز در سطح جامعه

منتشر می شود و انحطاط را گسترش می دهد . این دوران البته محدود و موقت است و از آنجا که جامعه همچون هر وضع طبیعی دیگری به ثبات علم و توسعه دستاورد های علم نیازمند است ، شبه علم و انحطاط نیز در چنین شرایطی میدان را ترک می گوید و دوباره منزوی می شود تا باز در شرایط مطلوب خود ، دوباره باز گردد .

تاریخ پژوهی نیز همانند علوم دیگر چنین جریانی را درکنارخویش دارد و آن را تحمل می کند و حتی در شرایطی خاص میدان را به او می دهد . درچنین روزگاری ،بخشی ازفرصت مطالعات تاریخی به شبه تاریخ نویسی معطوف می شود و برای مدتی آثاری با همین خواص و خاصیت ها به گردش در می آیند. این پدیده درعین حال بازتاب حدودی ازبحران معرفتی واندازه هائی ازتوقف فرهنگ نیزهست. در چنین موقعیت هائی برخی کتاب هابه سبب تناسبی که با یک دسته ناکامی ها وبویژه نافرنگی ها دارند ، اعتباری موقت می یابند ودرگردش اطلاعات جایگاهی کسب می کنند وبه مطالباتی دامن می زنند که خود بخشی ازانحطاط هستند.چنین تطوری همواره برقرار است ؛ گاه دراوج و گاه در حضيض و آنگاه که در حضيض است ، باکی نیست زیرا که قطعات ناچیزی از فرهنگ و جامعه معطوف به او هستند اما هنگامی که در اوج قرار دارد ، مقابله با آن ضرورتی حاد می یابد زیرا که اگر با دقت و آگاهی با آن مقابله نشود حتی پس از دفع آن ،

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

می تواند همچون رسوبات کاهنده ظرفیت ها ، مزاحم استقرار آراء و اندیشه های سالم گردد .

تحولات و حوادث بزرگ تاریخ ایران ، بویژه انقلاب ها و نهضت های عمومی ، همواره کانون اجتماع توده های انبوه مردم بوده است و به همین سبب سخت مقبول مورخان و پژوهندگان علوم اجتماعی قرار دارند. شاید هیچ حادثه ای - حتی جنگ های بزرگ عالم - به اندازه چنین رویدادهائی به ارزیابی و بررسی کشیده نشده باشند و این تنها بدان خاطر است که همه مردم به طور مستقیم هم بر آن تاثیر گذاشته اند وهم از آن تاثیر گرفته اند و آفرین بر آن مورخی که چنین رابطه متقابلی را تشخیص داده باشد . به انقلاب مشروطیت ایران نگاه کنیم و ببینیم که مثلا احمد کسروی چه جایگاه والائی در تاریخ نویسی مشروطه دارد و مقایسه کنیم آن را با مثلا مجدالاسلام کرمانی و جایگاه نازلی که در این باره یافته است . اگر دوستداران مردم و حامیان انقلاب مشروطیت ، طرز تاریخ نویسی کسروی را پشتوانه تعلقات خود می بینند ، منتقدان از مردم و انقلاب مشروطیت نیز طرز تاریخ نویسی امثال مجدالاسلام کرمانی را تکیه گاه خود می یابند . از همین روست که جایگاه گروه اول همچنان در حال اعتلاست و جایگاه گروه دوم تنها هنگامی برجسته می شود که انتقاد از مردم و مقابله با مطالبات حقه آنان و ستایش از مخالفانشان و دفاع از بدیل سازان آبروباخته

رونقی می یابد . همچنین نگاه کنیم به تاریخ نویسی های آقای عباس میلانی که برای رونق آبرو باختگان ، به زعم خود معما می گشاید و دیدگاه می سازد . ایشان چندین کتاب در باره ایران نوشته اند که مشهورترین آنها تا امروز معمای هویدا و نگاهی به شاه است. پرداختن به کتاب معمای هویدا دیگر ضرورت چندانی ندارد اما ارزیابی انتقادی از کتاب ایشان درباره شاه - با وجودی که بی اعتباری و سقوط رژیم او را گواهی می کند - و افشای ریاکاری ها و دروغ هائی که برای مقاصد آشکار و پنهان طبقات و دولت های مخدوم خود بکار برده است - با وجود اینکه اشاره کوتاهی به دخالت همان مخدومان علیه ملت ایران دارد - ضرورتی حاد و جدی دارد.

کتاب نگاهی به شاه زندگینامه محمدرضا شاه پهلوی از تولد تا مرگ و بیشتر معطوف به وجه سیاسی آن است . این کتاب در اصل به زبان انگلیسی نوشته شده و سپس توسط خود ایشان به زبان فارسی ترجمه و منتشر گردیده است . این کتاب هنوز به طور رسمی در ایران منتشر نشده اما نسخه های چاپ غیر رسمی آن در کنار خیابان ها به فروش می رسد. این نسخه بی هیچ تردیدی دست پخت خود ایشان است و کمترین دخل و تصرفی از جانب دیگران در آن صورت نگرفته است . از این رو هر ایرادی که در زبان و بیان و کلام و ساخت و بافت و داده ها و ارزیابی های آن دیده

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

شود ، ناشی از اندازه معرفت و سطح دانش خود ایشان است و بس . ارزیابی
این کتاب را می توان به ترتیب زیر انجام داد

الف شخصیت سازی های کاذب و تاریخ پردازی های دروغین همراه با عقدہ گشائی های سیاسی.

۱- آقای میلانی با عنایت خود به نایب حسین کاشی ، او را به سیادت رسانیده وسید حسین کاشی خوانده ودامنه نفوذ وترکتازی های او را تا یزد امتداد می دهند و نوشته اند که : شهرهائی چون یزد و کاشان تیول قلمدرانی چون سید حسین کاشی بود (ص ۱۵) . نایب حسین کاشی اصلا سید نبوده و نیاکانش ، از مهاجران ایل بیرانوند لرستان بودند . او برای چندسال به صورت متناوب برکاشان وبرخی مناطق اطراف آن تسلط داشت اما یزد هیچگاه به وضعی که آقای میلانی می گویند دچار نشد و حکومت دوسه ماهه ماشاءالله خان پسر نایب حسین بر یزد در نیمه اول سال ۱۳۳۱ هق را نمی توان تسلط دامنه دار و طولانی نایبپان بر یزد دانست . حکومتی چنین کوتاه بر منطقه ای چنان بزرگ شباهتی به تیول سازی ندارد .

۲- میلانی در باره میرزا احمد خان قوام السلطنه ، آگاهی هائی بدست می دهد که جز خود و یا برخی همفکرانش کس دیگری از آنها خیر ندارد . به نوشته او: قوام منتسب به خانواده قاجاری بود و خود را به مراتب

بیشتر از نوکیسه هائی چون پهلوی ها مستحق سلطنت می دانست)

ص ۲۴) وبدون هرگونه سند و مدرک معتبری - و ظاهرا به استناد مطالب بی پایه ای که حمید شوکت از معتمد السلطنه فرخ و اعظام الوزاره قدسی نقل کرده - اعلام می کند که وی در آن روزگار که والی خراسان بود ،

سودای استقلال داشت و بر آن بود که خراسان را مستقل اعلام کند)

ص ۱۷) و پس از آنکه از حکومت خراسان معزول شد ، در راه انتقال به تهران بود که سید ضیاء از کار برکنارگردید و قوام غیابا به عنوان نخست وزیر برگزیده شد (۲۴) . تمامی این تفصیلات پاک بی ربط و

صحنه سازی است زیرا که قوام السلطنه فرزند میرزا ابراهیم خان معتمدالسلطنه و نواده میرزا محمدخان قوام الدوله و نتیجه میرزا محمد تقی خان قوام الدوله و نبیره میرزا هاشم خان واو فرزند میرزا محسن خان آشتیانی جد اعلای برخی خاندان های بزرگ دیوانی دوره قاجاراست وهمانگونه که دیده می شود هیچ نسبتی میان او با قاجاریه به چشم نمی خورد . اودر هیچ سطحی از اقتدارسیاسی ونظامی شخصی قرار نداشته تا بتواند تصویری از پادشاهی خود و استقلال خراسان در مخیله اش به پروراند.آخراو با کدام گروهبندی نظامی ملی و یا کشوری در پیوند بود که بتواند نیروهای لازم را برای چنین تصوراتی فراهم نماید ؟ و کدامیک از ایلات

و طوایف افشاروتکه و تیموری و جلاپروچاپشلو و خزاعی و خزیمه و زعفرانلو و زنگوئی و سالوروشادلو و شیبانی و قرائی و قراچورلو و کیوانلو و نخعی و هزاره با او نسبت داشتند تا برای خیالات قوام السلطنه و منافع می توانستند از طریق او کسب کنند ، به جنبش برخیزند و سلطنتی جدید برپا کنند ؟ آخر کدامیک از دهها رجل طایفه ای خراسان نظیر عزیزالله خان سردار معزز شادلو و امیر حسن خان شجاع الدوله زعفرانلو و محمدعلی خان منصورالملک چاپشلو و فتحعلی خان فتح الملک جلاپرو و محمدابراهیم خان سردار نصرت تیموری و محمد رضا خان شجاع الملک هزاره و محمدخان قرائی و محمدابراهیم خان شوکت الملک علم و ابراهیم خان سردار مکرم زنگوئی شیبانی که هریک شاهان کوچک مناطق مختلف خراسان بودند ، با چنین کوششی از جانب یک والی تهرانی موافقت می کردند ؟ خراسانیان هنوز خاطرات شورش حسن خان سالاربار - فرزند اللهیارخان آصف الدوله - حاکم معروف خراسان را علیه محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار و تقسیم خوانین خراسان به موافقان و مخالفان این شورش و نتایجش را به یاد داشتند و بی تردید از چنان سرگذشتی اجتناب می کردند . گزاره های آقای میلانی جز خیال پردازی برای صحنه سازی های نمایشی هیچ مفهوم دیگری ندارد. همچنین باید یادآور شد که برخلاف تصوراتشان ، قوام السلطنه در یکی از روزهای اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ به تهران رسید و چندروزی را در

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

زندان گذرانید و شهاب الدوله شمس ملک آرا رئیس تشریفات دربار احمدشاه ، فرمان صدارت قوام را در زندان به او ابلاغ کرد .

۳ - آقای میلانی همانند سایر شبه تاریخ نویسان دیگر که رضاشاه را موسس تجدد در ایران می دانند ، درکنار سایر خدماتی که به او بسته اند ، صدور شناسنامه و تعیین شهرت خانوادگی برای ایرانیان را نیز به دولت او درمجلس پنجم نسبت می دهند (ص ۲۶) حال آنکه موسس این ترتیبات ، دولت میرزا حسن خان وثوق الدوله - عاقد قرا داد معروف ۱۹۱۹ - و زمان اجرای آن نیز سال ۱۲۹۷ ش بوده است و همانگونه که عین السلطنه سالور می نویسد ، هزاران نفر از مردم تهران تا کودتای ۱۲۹۹ صاحب شناسنامه شده بودند .

۴- ایشان در اعطای مقام و منصب به هرکسی دست و دل باز هستند و دوست و دشمن را از این نعمت بر خوردار می کنند و به همین سبب نیز عبدالصمد کامبخش را در سال ۱۳۲۴ به مقام دبیر کلی حزب توده ایران می رسانند (ص ۱۳۲) و او را به باکو می فرستند و دستورالعمل تجزیه ایران را در دستانش می نهند تا ثابت کنند که این مقام و بطریق اولی صاحب این مقام مجری فرامین دولت شوروی در ایران بوده است . ما البته می دانیم که عبدالصمد کامبخش - عضو کمیته مرکزی حزب توده - هیچگاه آن مقامی را که میلانی برای او تراشیده ، در اختیار نداشته است اما نمی

دانیم که آیا او در این سال به باکو رفته و آیا چنین دستور العملی را دریافت کرده است یا خیر زیرا از اخبار پنهانی ، تا زمانی که وجود آنها رسماً تأیید نشده باشد ، یا از ما بهتران خیر دارند و یا پرونده سازان .

طرفه اینکه حتی مرجع آقای میلانی در باره سفر پنهانی کامبخش به باکو - یعنی اسناد ارائه شده در کتاب آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد - نوشته **جمیل حسنلی** - حاوی چنان تناقضاتی در نظرگاههای مقامات اصلی دولت آذربایجان شوروی نسبت به اوست که دوام مناسباتشان و تکرار مراجعات آنان به کامبخش - در صورت صحت عقایدی که از زبان آنها در این کتاب علیه کامبخش گفته شده است - جز حماقت و بی خردی معنای دیگری ندارد. آخر آدمی که از همان لحظه حضور در جلسه گفتگو با پیشه وری و باقراوف در ژوئیه سال ۱۹۴۵ ، ناخشنودی خود و حزب خود را از دستورکار آن جلسه آشکار کرده و حتی بنا بر نوشته های همان کتاب که علی القاعده باید مبتنی بر اسنادی باشد ، او را از کارهای مربوط به تبریز دور کرده و به تهران فرستادند ، چرا باید تا پایان ماجرای فرقه دموکرات همواره یک پای دائمی مناسبات حزب توده و فرقه دموکرات و جمهوری آذربایجان و شخصیت لازم برای شرکت در انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی و شایسته حمایت های وسیع باشد ؟ .

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

۵- آقای میلانی ، اکرام و بخشش به دیگران را از حد مقام و منصب گذرانیده و به اعطای شخصیت و حرمت های اجتماعی کشانیده اند و از همین طریق برخی از کسان را که امروزه تقریبا هیچ کس آنان را نمی شناسد با عناوین برجسته ای همچون روشنفکران بنام ایران و مخالفان سرشناس شاه و صفاتی از همین قبیل می ستایند . ایشان از مهندس همایون صنعتی زاده یکی از متخصصان قدیمی چاپ و نشر کشور با صفت روشنفکر بنام ایران یاد می کند (ص ۴۸۲) و این در حالی است که جز برخی ناشران قدیمی و همچنین ساکنان روستای لاله زار سیرجان کرمان که املاک و مدفن صنعتی زاده در آنجا قرار دارد ، کسی نیست که این روشنفکر بنام را که به اعتراف میلانی گویا از معتمدان امریکا در ایران نیز بوده (ص ۳۷۲) بشناسد و حتی پخش دوسه باره فیلم مستند صنعتی زاده گل پرور و گلابگیر از بخش فارسی بنگاه خبرپراکنی بریتانیا (BBC) نیز نتوانسته آن چهره ای را از مهندس همایون صنعتی زاده بسازد که آقای میلانی جعل کرده است .

۶- ایشان درباره حسن ارسنجانانی نوشته اند که او مصدق بارز شخصیت های مخالف و معاند شاه بوده است (ص ۱۸۶) و ظاهرا تنها دلیل چنین انتسابی ، بازداشت او به اتهام همکاری با کودتای سرلشکر قرنی ؟؟ و تصدی

وزارت کشاورزی در دولت علی امینی است و اصلا به این نمی پردازند که عضویت در دولت مستعجل قوام به تاریخ ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ و مخالفت با دولت دکتر مصدق و حمایت از کودتای ۲۸ مرداد و دولت سپهبد زاهدی و سپس حمایت از امتیازات کنسرسیوم نفت بسال ۱۳۳۳ و از همه مهمتر انتخاب او به سفارت ایران در ایتالیا بسال ۱۳۴۲ که جز باموافقت محمدرضاشاه میسر نمی بود و زندگی مرفه و مجلل و تمول دائم التزاید او در زمان محمدرضاشاه همه نشانه های دوستی دربار پهلوی با حسن ارسنجانی بود و چنین وضعی نه تنها برای هیچ مخالف سرشناس شاه فراهم نیامد بلکه حتی به قتل و نابودی برخی از آنان که مخالفت های خود را با شاه جدی گرفته بودند - نظیر احمد آرامش و ناصر عامری - منتهی شد .

۷- ایشان در باره سرلشکر حسن پاکروان رئیس معروف ساواک در سال های ۱۳۳۹ - ۱۳۴۳ سر به صحرا نهاده اند و صفات و ستایش هائی را در باره او بکار برده اند که مطلقا لایق هیچیک از روسای سازمان های اطلاعاتی و امنیتی دولت های ارتجاعی و استبدادی نیست و برای تائید صفاتی که تراشیده اند حتی از دروغگوئی آشکار نیز پروا ندارند . ایشان در باره پاکروان چنین آغاز می کنند که : پاکروان انسانی سخت فرهیخته ، از

خود گذشته و درستکار بود . برخی از روشنفکران خوشنام آن زمان

از جمله صادق چوبک و علی زهری جزو دوستان هم محفل او

بودند... مظفر بقائی از جمله دوستان او بود... یکی از اولین دستوراتش منع شکنجه بود... پاکروان در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) معاون ساواک بود و نمی توانست نقش تعیین کننده در سیاست گذاری آن بازی کند... حال که به ریاست این سازمان رسیده بود تحولات ایران شتابی استثنائی پیدا کرد و یکی از پیامد های این شتاب ، مستعجل شدن دوران ریاست پاکروان در ساواک بود (ص ۳۳۴)...

پاکروان در دوران نسبتا کوتاه ریاستش بر ساواک اقداماتی اساسی در تغییر نحوه کار و تصویر ساواک در اذهان عمومی انجام داد . نه تنها شکنجه را ممنوع کرده بود بلکه می خواست با مخالفان شاه حتی پس از ۱۵ خرداد مذاکره کند (ص ۳۸۹) ... با بیژن جزنی هم باب گفتگو را در زمانی که جزنی زندانی ساواک بود ، گشود . به گفته فرخ نگهدار که در آن روزها هم سلول و هم رزم جزنی بود ، یک بار پس از این که جزنی مدتی با پاکروان بحث و گفتگو کرده بود ، به سلول بازگشت و گفت ، این یکی به نظر از بقیه متفاوت است . انگار به راستی قصد مذاکره دارد (ص ۳۹۰) .

توصیف نخستین ایشان در باره پاکروان آنچنان ویژه است که آدمی می پندارد نکند آقای میلانی در باره خانم امینه پاکروان مادر سرلشکر سخن

می گوید . آخرچنین صفاتی به طورنظری تنها میتواند متوجه نویسنده ومورخ وپژوهشگری همچون اوباشد . میلانی درادامه چنین صفت سازی هائی ، برخی از روشنفکران میان مایه نظیر صادق چوبک را که از کمترین اعتناء به منابع اساسی رنج انسان ها گریزان بودند - والبته احترامی نيزداشتند - و بدترازآن ، خیانتکاران بدنامی همچون علی زهری را در ردیف روشنفکران خوشنام زمان قرار می دهند تا مدعای خودرا از طریق مدعای بی اعتبار دیگری ثابت کنند . اگر صادق چوبک - به فرض اینکه دوست پاکروان نیز بوده است - می تواند در زمره روشنفکران قرار داشته باشد ، مطمئن باشید که علی زهری ، این کارمند سابق سفارت فرانسه در ایران و مسئول انتشارات و چاپ انجمن فرهنگی ایران و فرانسه ، عضو جبهه ملی و یکی از نمایندگان منتخب این جبهه از تهران در مجلس هفدهم ، مخالف بعدی دکتر مصدق و همدست دکتر مظفر بقائی و یکی از موسسان حزب چاقو کشان - ببخشید - حزب زحمتکشان ملت ایران و مدیر روزنامه شاهد ، متهم کننده دولت مصدق وشخص دکترصدیقی وزیرکشور وقت به شکنجه قاتلان سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی ایران ودرخواست کننده طرح استیضاح دولت در ارتباط با همین اتهامات ، کمترین صلاحیتی برای احراز چنین القاب و صفاتی ندارد و خود نیزازوجود چنین خصوصیاتى دروجود خود بی خبربوده است اما آقای

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

میلانی او را این چنین متورم می کند تا ورم دیگری را ، بزرگی و عظمت بنمایاند .

آقای میلانی همچنین دوستی پاکروان با کسی همچون مظفر بقائی کرمانی را یکی از معیارهای فرهیختگی سرلشکر می دانند اما امروزه دیگر کسی تردید ندارد که معاشرت با آن خیانتکار جانی تنها بدنامی به دنبال دارد و به همین سبب بقائی و امثال او چنان از صحنه تاریخ و حیات ملت ایران به بیرون پرتاب شده اند که گوئی به سیاهچاله های بی بازگشت سقوط کرده اند. حتی اگر در انتهای این سیاهچاله امپریالیسم امریکا در انتظار نشسته باشد .

ادعای میلانی در باره ممنوعیت شکنجه در ساواک بدستور پاکروان چنان مضحک است که حتی خاطره پاکروان نیز از آن به خنده می افتد. آخر افسری که پیش از کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن رئیس رکن ۲ و رئیس اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش و یکی از سازمان دهندگان فرمانداری نظامی تهران و عملیات آن بوده است ، چرا باید مخالف شکنجه و خشونت های آن چنانی باشد؟ چرا باید پذیرفت که اولین معاون تیموربختیار درسواک، جایگاهی خارج از مصلحت اندیشی ها و چارچوب های اطلاعاتی و امنیتی های مطلوب ساواک و مشاوران امریکائی آن قرار داشته است . بویژه اینکه مشاوران یادشده همگی در اطاعت مک کارتیسیم و مجریان فرامین

دراکولاهائی همچون آلن دالس و جان فوستر دالس و گروهی از درنده خوترین مروجان انواع بدترین خشونت ها در تمام جهان بودند . سازمانی که از تفاله هائی همچون دکتر ابرهات توپرت - مستشار آلمانی ساواک در سال های ۱۳۳۷ - ۱۳۴۲، فاشیستی تمام عیار و دشمن شناخته شده سوسیالیسم و یهودیان و دموکراسی که میلانی با ناجوانمردی و علیرغم وضوح نقش دکتر خانلری در تاسیس سپاه دانش ، به استناد گفته تیمسار علوی کیا ، اورا طراح احتمالی سپاه دانش ---ی داند (ص ۲۸۶) - و ختائی و زیبائی و سیاحتگر روزمانی و نیک طبع و ساقی و حسینی و جهانگیرزاده و شاهنده پی و اختراعی و صدها جانور دیگر انباشته شده بود، چرا باید در خود نهادی خارج از مصالح بالفعل و بالقوه خویش و بدور از سپهر آرزوهای دست یافتنی خویش داشته باشد و کیست که چنین ادعاهای احمقانه ای را باور کند . بله چنین باوری ممکن است اما تنها برای فریب دیگران .

نخستین روسا و معاونان یک سازمان اطلاعاتی و امنیتی در آغاز کار آن سازمان بی هیچ تردیدی خود از تعیین کنندگان وظایف و تکالیف سازمان و ناظر بر اجرای آن هاستند و از تمام اعمالی که در سازمان تابعه شان انجام می شود آگاهند و به همین دلیل سرلشکر پاکروان شریک همه تبهکاری های تیمور بختیار و دربارویکی از فرماندهان اصلی عملیات ضد بشری ساواک بوده است . بسیاری از شکنجه شدگان دوران ریاست پاکروان

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

برساواک هنوز زنده اند و چه بی شرمی است که با حضور چنین کسانی ، از دستورپاکروان برای ممنوعیت شکنجه علیه مخالفان رژیم سخن گفت . دردوران پاکروان بسیاری از جوانان سابق عضو جبهه ملی دوم که گذارشان به زندان قزل قلعه افتاده بود و بازداشت شدگان حوادث ۱۵ خرداد - مرحوم حاج عزت الله خلیلی از جمله این بازداشت شدگان درسالهای هم بندی مان چندباری از شکنجه های متداول دوران پاکروان سخن گفته بود - ومتهمان ترورحسنعلی منصورواعضای تشکیلات تهران حزب توده و فعالان بازگشته ازبلوک شرق نظیرعلی خاوری و پرویزحکمت جو و برخی گروههای تجدید سازمان یافته فعالان سیاسی سابق چپ و ملی و بسیاری دیگر ازکسانی که به هردلیلی به دست ساواک افتاده بودند ، تحت شکنجه قرارگفتند وآسیب ها دیدند و چرا چنین نباشد وقتی که نظام سیاسی کشوربردوری هرچه بیشترازمردم و ازقانون اساسی مشروطیت وبرطاعت وسیع از امپریالیسم بین المللی اصرار می کند . بله ، در دورانی از ریاست پاکروان بر ساواک ، سختگیری ها و شدت عمل های قدیمی تا حدی کاهش یافته بود و دامنه آن به تشخیص صفوف بازها و کبوترها و خصوصیاتشان درساواک نیز کشیده شد. زندانیان سیاسی قدیمی خوب به خاطر دارند که بازجوی معروفی به نام دکترجوان (پرویزفرنژاد) وگروه او را از کبوتران می گفتند اما اعمالی که همین کبوتروهمکاران او با بیژن جزنی و گروه او انجام دادند هیچ تفاوتی

با اعمال جنایتکارانی همچون عضدی وحسین زاده وخدایاری درسال های ۱۳۵۰نداشت .تحولی را که آقای میلانی به سرلشکر پاکروان منتسب می کنند ازبابت ریاست او برساواک بلکه ناشی ازصدرات دکترعلی امینی وهمچنین وزارت دادگستری نورالدین الموتی بود.ساخت پنجره های روبه حیاط برای ساختمان اصلی زندان قزل قلعه و تبدیل کاهدانی های محل خواب زندانیان قزل قلعه به رختخواب های پنبه ای ازابتکارات دکتر امینی والموتی بود . باید ازآقای میلانی پرسید که آن انسان فرهیخته مورد نظرشما درسالهائی که معاونت ساواک را داشت ، آیا نمی توانست دستکم آن سلول های متعفن بیماری زا را اصلاح کند ؟ در این اندازه که اختیار داشت . خیر، پاکروان درآن قواره هائی نبود که میلانی برای او تراشیده است .

آقای میلانی دوران ریاست پاکروان بر ساواک را مستعجل و نسبتا کوتاه نوشته است و روشن نمی کند که دوره استعجال ، چند ساله است . به طور معمول ، این مفهوم برقطع دوره ریاست دلالت می کند واگرمدیری دراوایل انتصاب خود ویا دستکم زودتر از نصف دوران قانونی ریاست ومدیریت خود از مقامی که دارد ، برکنار شود ، دوران ریاست اومستعجل می نماید . اما آیا چنین ترتیبی درحیات اداری سرلشکر وجود داشته است ؟ خیر، پاکروان پس از ۴ سال معاونت ریاست ساواک ، ۴ سال نیز ریاست ساواک را در دست

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

داشت و چنین دورانی را نمی توان دوره استعجال نامید مگر اینکه مورخ ما مثلا دوران ریاست کسی همچون جان ادگار هوور براداره تحقیقات فدرال امریکا " F.B.I " را دوران طبیعی ریاست کسی بریک سازمان اطلاعاتی و امنیتی بداند . دوران ریاست پاکروان برسواک دقیقا برابر دوران ریاست تیموربختیار برسواک بوده است و اگر مدیریت پاکروان، مستعجل بوده ، پس ریاست بختیار نیز چنین وضعی داشته است اما آقای میلانی حتی یکبار نیز صفت مستعجل را برای دوران ریاست بختیار به کار نبرده اند .

آقای میلانی در یک ادعای بی سابقه دیگر اظهار داشته اند که سرلشکر پاکروان در راستای گرایش های مخصوص خود ملاقات و یا ملاقات هائی با بیژن جزنی داشته و اونیز پاکروان را از بابت برخی تمایزات خود ، متفاوت از سایر روسای رژیم پهلوی خوانده بود . حال ببینیم که وقوع چنین ملاقاتی تا چه اندازه مقدور بوده است . بیژن جزنی تا سال ۱۳۴۶ که به زندانی درازمدت محکوم شد بارها به زندان افتاده بود که یکی از آنها به مدت چند ماه در سال ۱۳۴۴ بود و در این سال پاکروان دیگر هیچ مقامی در ساواک نداشت . بیژن و اعضای گروهش - از جمله فرخ نگهدار - در سال ۱۳۴۶ دستگیر و زندانی شدند و در این سال سرلشکر پاکروان سفیر ایران در پاکستان بود و ملاقات میان او با بیژن جزنی به هیچ ترتیبی مقدور نبود مگر اینکه فرض شود گروه جزنی چنان هراسی بر وجود رژیم انداخته بود

که برای کاستن از خطر، رئیس خوشخوی سابق ساواک و سفیر کنونی ایران در یک کشور دوست را به تهران فراخوانده تا با مداخله او خطر مبارزه مسلحانه بر طرف گردد و می دانیم که رژیم گذشته اساسا در بند چنین تفاسیری از موقعیت های سیاسی و اجتماعی ایران نبود . پس امکان چنین ملاقاتی بکلی منتفی است و آقای میلانی چنین ملاقاتی را احتمالا در خواب دیده است و اتفاقا پاسخ آقای نگهدارنیز به استعلام غیر مستقیمی که در این باره از ایشان شده است همین را می گوید : میلانی در ۲۰۰۲ آمد به خانه ما و گفت مشغول نوشتن کتابی در مورد حمید اشرف است و سئوالاتی از من دارد . پاسخ مثبت دادم . چند ساعتی حرف زدیم و او هم یادداشت می کرد و هم ضبط می کرد . اما اینکه من در باره ملاقات بیژن و پاکروان چیزی گفته باشم یا دانسته باشم ، اشتباه و محال است . دو نکته ؛ تا آنجا که من به یاد دارم بیژن در مورد پاکروان نظر متفاوت داشته و بین او و نصیری فرق می گذاشت . روزی در اوایل تابستان ۴۷ بیژن را بردند به اداره مرکزی ساواک و آنجا با مقدم دیدار داشت . بحث سیاسی بود اما جزئیات را به خاطر ندارم .

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

۸- آقای میلانی در متن انگلیسی کتاب خود - احتمالاً با استناد به برخی بازماندگان رضاخان - ادعا کرده اند که گویا رضاخان در سال ۱۹۱۷ یا ۱۹۱۸ تماس هائی با سفارت آلمان داشته و از آنان برای تصرف حکومت و اصلاح امور ایران و تاسیس ارتشی جدید کمک خواسته بود . البته ایشان در این باره هیچ سندی بدست نداده بودند و با تذکر دوستی از پژوهشگران تاریخ آلمان امپراتوری ناگزیر در ترجمه فارسی کتاب خود این احتمال را به استناد پژوهش های همان دوست تقریباً منتفی دانسته و همین را در پانویس مطلب اعلام می دارد (ص ۱۵ - ۱۶) اما با کمال تعجب ، همان مطلب مجعول و غیر تاریخی را همچنان به عنوان یک احتمال حفظ کرده است و به ترتیبی ، پرونده جعل در تاریخ را همچنان باز باقی می گذارند . حال ببینیم منشأ این آرزو پردازی های عقده گشایانه خانواده پهلوی کجاست .

تنها کسی که به چنین داستانی اشاره دارد ، میرزا ابوالقاسم کحال زاده منشی سفارت آلمان در اواخر جنگ جهانی اول است . او در خاطراتی که برای نخستین بار در مجله گوهر نشریه بنیاد نیکوکاری نوریانی منتشر شد ، به این داستان اشاره کرده بود اما به سبب تناقضات اساسی آن ، توجه کسی را جلب نکرد و چند سال بعد نیز که نوشته های او به صورت کتابی با نام : دیده ها و شنیده ها ؛ خاطرات میرزا ابوالقاسم کحال زاده

منشی سفارت امپراتوری آلمان در ایران منتشرشد این بی اعتنائی

همچنان ادامه یافت و کسی برای آن به قول معروف تره هم خورد نکرد . مطالب این داستان خیالی بالغ بر ۱۰ صفحه از خاطرات کجال زاده را به خود اختصاص داده است و چنان بی ربط است که در طول چهل سالی که از نخستین انتشار آن مطالب می گذرد هیچکس به جز عباس میلانی متذکر آن نشده است . طبق این داستان ، در یکی از روزهای پائیز سال ۱۲۹۶ش/ ۱۹۱۷ م رضاخان میرپنج - به عنوان نظامی رضاخان توجه کنید - به وسیله دوتن از پسران کامران میرزا نایب السلطنه با میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت آلمان ملاقات کرده و دوران چشم آن دو واسطه ، برای ملاقاتی خاص با او در روز دیگر قرار می گذارد . کجالزاده نیز رودلف زمرنماینده آلمان در سفارت را آگاه کرده و او انجام این ملاقات را تأیید می کند . کجال زاده در ملاقات بعدی از رضاخان مطالبی در باره اصلاح امور ایران و نجات ایران از تعدیات انگلیسی ها و ضرورت حمایت دولت آلمان از برنامه های او می شنود که بیشتر مطابق مزاج دموکرات های ایران بود و هیچ نسبتی با آموخته های یک قزاق بی سواد نادان مطیع پالکونیک های روسی و مجری توطئه های همانان علیه یکدیگر نداشت . او در پایان گفتگوها از منشی سفارت می خواهد که خواسته های او را به اطلاع سفیر و دولت آلمان برساند و با حمایت از او به اصلاحات اساسی در ایران یاری

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

رسانند . رودلف زمر نیز خود سه چهار روز بعد با رضاخان ملاقات می کند و خواسته های او را در نامه ای نوشته و آن را در عصای یک شخصیت شناخته شده آلمانو فیل به نام عبدالرحمان سیف آزاد می نهد و او را به آلمان اعزام می نماید . سیف آزاد با حوادث و مشکلاتی نخست خود را به کرمانشاه می رساند و با تمهیدات سفارت آلمان در کرمانشاه - همان هیئت سیاسی و نظامی آلمانی مقیم کرمانشاه مقرر دولت موقت ملی ایران - به آلمان عزیمت می کند و پس از دو سه ماه از آلمان به ایران بازگشته و موافقت امپراتور آلمان را با خواسته های میرپنج رضاخان و تامین اعتبارات و اسلحه و اشخاص لازم برای عملیات مورد نظر میرپنج اعلام می دارد . تمام این داستان در مهر- آبان سال ۱۲۹۶ش / محرم - صفر ۱۳۳۶هق / اکتبر- نوامبر ۱۹۱۷م آغاز شده و در بهمن ۱۲۹۶ش / جمادی الاول ۱۳۳۶هق / ژانویه ۱۹۱۸به پایان می رسد . حال ببینیم که آیا اجزای این داستان ، تطابقی با زمان دارند یا خیر. اول اینکه در سال مورد نظر کحال زاده ، چیزی بنام سفارت آلمان در کرمانشاه وجود نداشت زیرا که دولت موقت ملی ایران پس از پیروزی های ارتش انگلیس در جنگ با عثمانی در اسفند ۱۲۹۵ش / جمادی الآخر ۱۳۳۵هق / مارس ۱۹۱۷م به همراه آلمانی ها از ایران خارج شده و به قلمرو عثمانی عزیمت کرده بود بنا براین فرستاده زمر و کحال زاده نمی توانسته در پائیز سال ۱۲۹۶ /

۱۳۳۶ / ۱۹۱۷ با چنین کسانی در کرمانشاه ملاقات کرده باشد . دوم اینکه رضاخان در سال ۱۲۹۶ ش به پاس همکاری با سرهنگ استاروسلسکی در کودتای علویه سرهنگ کلرژه فرمانده منصوب دولت موقت روسیه برقزاقخانه ایران به سرهنگی رسیده بود و تا دو سال بعد او را با همین درجه می شناختند . در پائیز سال ۱۲۹۹ و به مناسبت پنجاهمین سال تاسیس قزاقخانه ایران ، سرهنگ استاروسلسکی فرمانده قزاقخانه ، منصب سرداری گرفت و رضاخان سرهنگ نیز میر پنج قزاقخانه شد و شهرت رضاخان میرپنج را پس از این کسب کرد . چنین تناقضاتی به طور طبیعی موجب بی اعتنائی مورخان علاقمند به مباحث تاریخ معاصر ایران به این مطالب می شود اما آقای میلانی بی آنکه استقصائی کرده باشند ، با موافقت قلبی به آن نگریسته اند و با وجود تاکیدات برخی دوستان خود همچنان این مبحث جعلی را در ترجمه فارسی کتاب خود داخل نموده اند . کسی چه میداند ، شاید روزی به اثبات برسد .

ب - ستیزه سیاسی علیه تحولات تاریخی و تهاجم به سوسیالیسم بر پایه تفسیرهای محدود و نادرست .

آقای میلانی با هرچه که رنگ و روی چپ و سوسیالیستی داشته باشد - ازهرنوعی - بیگانه و دشمن است و از کاربرد حربه های گوناگون علیه چپ و چهره های چپ در ایران و جهان خودداری ندارد تا آنجا که کارش حتی به بیماری می کشد. البته پاسخگوئی به ایشان وظیفه احزاب و فعالانی است که آماج نظرات و اتهامات ایشان هستند و این مقاله در چنین مقامی قرار ندارد و تنها به آن جنبه از گفتار های ایشان می پردازد که جهات و مضامینی خلاف واقع و پرداختی خلاف رویدادهای تاریخی دارند . مجموعه اطلاعاتی که ایشان در باره چپ در ایران و یا دولت شوروی بدست داده اند شاید به پنج صفحه از کل کتابشان نرسد اما تمام آنچه را که در این چند صفحه بیان داشته جز تکرار عقاید رنگ آمیزی شده مخالفان و دشمنان سرشناس سوسیالیسم چیز دیگری نیست . کینه توزی هائی که ایشان از خود نشان می دهند حتی سطوح شناخته شده مبارزه آکادمیک علیه ایدئولوژی های مخالف را پشت سر نهاده و به چنان ضلالتی رسیده است که پیش ازهرکس دیگری نخست نویسنده کتاب را به پریشانی روان تهدید می

کند. واکنش های ایشان درباره مباحثی نظیر روابط شوروی و ایران و روابط چپ های ایران و دولت شوروی با چنان تصوراتی همراه است که بی اختیار داستان خودکشی خانم آیریس چانگ مورخ چینی تبار امریکائی بیاد آدم می آید. آخر آن مورخ ترس خورده نیز از بیم انتقامجوئی میلیتاریست های ژاپنی که ممکن بود او را از بابت افشای جنایات ارتش ژاپن در نانکن بسال ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ به مرگ تهدید کنند ، خود را کشت تا بدست آنان کشته نشود.

۱- به نوشته ایشان ، پیش از کودتای سید ضیاء و رضاخان میرپنج در سال ۱۹۲۱ ، دولت مرکزی ایران عملاً در آستانه فروپاشی بود و ... بلشویک های تازه به قدرت رسیده شوروی ظاهراً برای دیگر

ایالات ایران که هم مرز شوروی بود ، دندان طمع دوخته بودند (و ص ۱۷). این ارزیابی وارونه از دوره ای صورت گرفته است که دولت شوروی علاوه بر انگیزه های اعلام شده خود، دستکم برای کاهش بحران های داخلی و افزایش ثبات در مناسبات خویش با همسایگان و از جمله با ایران ، هرکوششی را بکارمی گرفت تا از تنگناهایی که دولت های آنتانت و جنگ داخلی برای او ساخته بود ، خارج شود و با وجودی که اولین فرستاده اش نیکلا براوین را که حامل پیشنهاد لغو کلیه امتیازات و مطالبات دولت و اتباع روسیه تزاری در ایران و انتقال سرمایه ها و تاسیسات روسی در این

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

کشور به دولت و ملت ایران بود (سال ۱۹۱۸) به فرمان سفارت انگلیس نپذیرفتند (نک : سیروس غنی ، برآمدن رضاخان ...، ص ۱۰۹) و دومین فرستاده اش ایوان کالامیتسوف را که حامل همان پیشنهاد ها بود ، با همکاری نظامیان انگلیسی و بدست افسران روسی قزاقخانه ایران به قتل رسانیدند (همان سال) و حتی با سرکرده مخالفان بین المللی اش یعنی دولت انگلیس پیمان قیمومیت منعقد کردند (سال ۱۹۱۹) همچنان مقاصد قبلی خود را در برنامه سیاسی و دیپلماتیک خود محفوظ داشت و در اواخر سال ۱۹۲۰ که بسیاری از ملاحظات دوره جنگ داخلی از میان برخاسته و این جنگ عملا به پایان خود رسیده بود و با وجودی که استیلا بر شمال ایران و بسیاری نقاط همجوار در کشورهای دیگر سهولت بیشتری پیدا کرده بود ، درخواست دولت میرزا حسن خان مشیرالدوله را به افتتاح مراودات جدید پذیرفت و با علیقلی خان مشاور الممالک انصاری سفیر جدید ایران در شوروی به مذاکره درباره همان پیشنهاد های سابق پرداخت و قرارداد دوستی ۱۹۲۱ را به سرانجام رسانید و بویژه از بابت قطع حمایت از جنبش جنگل که خواسته دولت ایران بود ، بدترین شتمات ها و سرزنش ها و تندترین انتقاد ها و بدترین نسبت ها را از جانب منتقدان چپ و ملی و مذهبی به جان خرید .

۲- آقای میلانی در باره قرار داد دوستی ایران و شوروی چنان عامیانه سخن می گوید که گوئی آگاهی هایش از حد برخی شنیده های افواهی فراتر نمی رود زیرا از مواد اساسی آن قرار داد فقط به ماده ۵ اشاره دارد و بجای اینکه در باره همین ماده سخن بگوید ، بخشی از ظرفیت های بالقوه حقوقی و تامینی ماده ۶ را آنهم مطابق سلیقه سازمان های نظامی و اطلاعاتی بیان می کند و می نویسد که :

ماده ۵ این قرارداد برای چند دهه مورد سوء استفاده شوروی ها قرار گرفت . براساس این ماده وجود نیروهای ضد شوروی در ایران ، به آن کشور اجازه خواهد داد که برای رفع این خطر در امور داخلی ایران دخالت کنند (ص ۲۱ و ۲۸۲) . حال ببینیم که ماده ۵ قرارداد چه می گوید :

طرفین معظمتین متعهدتین تقبل می نمایند که : ۱- از ترکیب یا توقف تشکیلات و دستجات (گروپ ها) به هر اسم که نامیده شوند و یا اشخاص منفرد که مقصود تشکیلات و اشخاص مزبوره مبارزه با ایران و روسیه و همچنین با ممالک متحده با روسیه باشد در خاک خود ممانعت نمایند و همچنین از گرفتن افراد قشونی و یا تجهیزات نفرات برای سوق قشون و یا قوای مسلحه تشکیلات مزبوره در خاک خود ممانعت نمایند . ۲- به کلیه ممالک و یا تشکیلات قطع نظر

از اسم آن تشکیلات که مقصودشان مبارزه با متعاهد معظم باشد ،
نباید اجازه داده شود که به خاک هریک از طرفین معظمتین
متعاهدتین تمام آنچه را که ممکن است بر ضد متعاهد دیگر استعمال
شود وارد نموده و یا عبور دهند . ۳- با تمام وسائلی که به آن
دسترس باشد از توقف قشون و یا قوای مسلحه مملکت ثالث دیگری
که احتمال برود توقف قوای مزبور باعث تهدید سرحدات و یا منافع و
یا امنیت متعاهد معظم دیگر می شود، باید در خاک خود و متحدین
خود ممانعت نمایند .

همانگونه که مشاهده می شود ، این ماده از تهدیداتی که آقای میلانی به آنها اشاره می کند ، خالی است اما در ماده ۶ که از دیدرس آقای میلانی دورمانده است ، عباراتی وجود دارد که بعضا با تفاسیر مطلوب و دلخواه آقای میلانی نزدیکی دارد . طبق این ماده :

طرفین معظمتین متعاهدتین موافقت حاصل کردند که هرگاه ممالک
ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه ، سیاست غاصبانه را در
خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد
روسیه قرار دهند و اگر ضمنا خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد
شوروی روسیه و یا متحدین آن را تهدید نماید و اگر حکومت ایران

پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید ، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را به عمل آورد . دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر ، بلاد رنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید .

ملاحظه اصول مذکور، این سؤال را پیش می کشد که آیا واقعا احتیاط هائی به این اندازه آشکار و ظرفیت های اجرائی تا این حد نازل ، می تواند موجود خطرانی شود که میلانی و امثال او تا امروز در بوق و کرنا کرده اند ؟ در تمام ۷۰ سالی که از عمر این قرارداد گذشت هیچ تهدید آشکار و عمل نظامی از جانب دولت شوروی با استناد به همین قرارداد متوجه ایران نشده بود- بجز حوادث شهریور ۱۳۲۰ و ضرورت های جنگ با فاشیسم -- و حتی هنگامی که دولت ایران به طور غیر مستقیم و از طریق سنتو به زائده پیمان ناتو و ضمائم آن تبدیل شد ، تهدیداتی در آن اندازه که میلانی مورخ می گوید ، در کار نبوده است . بسیاری از شهرنشینان ایران و به تقریب همه مردم نیمه شمالی ایران از انعقاد قرارداد دوستی ایران و شوروی رضایت داشتند چرا که آن را با قرارداد ۱۹۱۹ مقایسه می کردند و می دیدند که قرارداد ۱۹۱۹ ایران را به قیمومت انگلیس دچار می کند اما قرارداد دوستی ایران و شوروی ، تمام معاهدات و مقاولات و قراردادهای استعماری روسیه تزاری با

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

ایران را باطل نموده (فصل ۱) و کلیه معاهدات و قراردادهای روسیه تزاری با دولت های دیگر علیه کشور ایران را لغو کرده (فصل ۲) و جزیره عاشوراده و سایر جزایر ایرانی دریای خزر و همچنین روستای فیروزه را در شمال خراسان به دولت ایران واگذار نموده (فصل ۳) و تمامی قروض و بدهی های ایران به روسیه را بخشیده و تمامی وثایق و رهاین آن استقراض ها را به دولت ایران مسترد داشته (فصل ۸) و نقدینگی های بانک استقراضی و مطالبات آن از مشتریان بانک و اشیاء قیمتی و اوراق بهادار و دارائی های منقول و غیر منقول آن را به ایران منتقل کرده (فصل ۹) و جاده های انزلی به قزوین و قزوین به همدان و خطوط راه آهن روسی تبریز به جلفا و صوفیان به دریاچه ارومیه و بنادر و تاسیسات بندری و کشتی های بخاری روسیه در دریاچه ارومیه و تمامی خطوط تلگراف و تلفن روسیه در ایران و بندر بزرگ انزلی و تمام تاسیسات و کارخانه برق آن را به دولت ایران واگذار نموده (فصل ۱۰) و حقوق دولت ایران در نگهداری نیروی دریائی و خطوط کشتیرانی در دریای خزر را که طبق قرارداد ترکمان چای از ایران سلب شده بود ، به این کشور بازگردانیده (فصل ۱۱) و سایر امتیازات عملی شده و یا عملی نشده (نظیر امتیاز کشف و استخراج نفت در عمق ۱۰ فرسنگی دو طرف جاده تبریز - تهران به تاریخ ۱۳۱۹ هـ / ۱۹۰۱ م و امتیاز نفت شمال ایران برای آکاکای خوشتاریا در سال ۱۳۳۴ هـ / ۱۹۱۶ م) و تاسیسات دیگری علاوه

برآنهائی که نامشان در فصول ۹ و ۱۰ آمده به ایران بازگردانیده و هزاران کیلومترمربع اراضی و املاکی را که دولت روسیه تزاری و اتباع آن برای اجرای امتیازات نفتی و معدنی خود از دولت های ایران تحصیل کرده بودند ، به دولت ایران مسترد داشته (فصل ۱۲) و در مقابل همه آنچه که به ملت ایران بازگردانیده بود ، دولت ایران را به عنوان نماینده ملت ایران در فصل ۱۳ همین قرارداد تنها متعهد نمود که : دولت ایران از طرف خود وعده می دهد که امتیازات و مایملکی را که مطابق این عهدنامه به ایران مسترد شده است ، به تصرف و اختیار و یا استفاده هیچ دولت ثالث و اتباع دولت ثالثی واگذار ننموده و تمام حقوق مذکوره را برای رفاه ملت ایران منظور بدارد.

آنچه که براساس این قرارداد به ایران برگردانیده شد- به استثنای شرکت ماهیگیری لیانازف که بالغ بر ۱۰ میلیون روبل یا ۵ میلیون تومان ارزش داشت و در دولت دکترومصدق به ایران تحویل گردید - قریب ۱۶۰ میلیون روبل (بیش از ۱۷ میلیون لیره استرلینگ و قریب ۸۰ میلیون تومان) ارزش داشت (نک : ویلهلم لیتن ، ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی ، ص ۹۳ - ۱۲۵) و این مبلغ، از سرمایه گذاری همه دولت ها و شرکت ها و افسراد خارجی دیگ-ر در ایران بیشتربود (نک : همان کتاب) و برای آنکه دریافت روشن تری از اهمیت اقتصادی و اجتماعی این

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

ثروت بدست آید ، یاد آوری شود که بودجه دولت ایران برای تمام کشور در سال ۱۳۰۱ برابر با ۱۹/۴۷۹/۸۵۵ ملیون تومان بود (نک : مجموعه مصوبات دوره چهارم قانونگزاری ، ص ۲۹۵) و بدین ترتیب آشکار می شود که آنچه طبق این قرارداد دوستی نصیب ایران شد بیشتر از ۴ برابر بودجه دولت ایران در سال ۱۳۰۱ شمسی ارزش داشته است. بنا به همین دلایل بود که بسیاری از مردمی که کمترین تعلق ایدئولوژیک و سیاسی به دولت شوروی و بلشویک ها نداشتند - نظیر آیت الله سید مرتضی پسنده - در خاطرات خود می نویسند که مردم از قرارداد ۱۹۱۹ متنفر و از قرارداد دوستی ایران و شوروی خوشنود بودند (ص ۱۴۹) و سال ها بعد دکتر محمد مصدق در جلسه مجلس شورای ملی مورخ هفتم آبان ماه ۱۳۲۳ فصول این قرارداد را قرائت کرده و اظهار می دارد که : در هیچ قاموسی کلماتی بهتر از کلمات این فصول دیده نمی شود . اگر اثر از الفاظ رفته برای پیمان های بعد از جنگ باید فکر الفاظ کرد و الا برای آسایش نوع بشر ، از فصولی که خوانده شد ، چیزی بهتر دیده نمی شود (گذشته چراغ راه آینده ، ص ۳۰۱) . طرفه اینکه حتی سید ضیاءالدین طباطبائی نیز در دو مقطع متفاوت ، تلقی یکسانی از این قرارداد بدست داده و هر دو بار با تحسین فراوان از آن یاد کرده بود. او یکبار در

فلسطین و بسال ۱۳۲۱ در باره آن قرارداد گفته بود: لنین و روسای انقلاب شوروی... آنچه به ایران دادند و آنچه برای ایران کردند ، در تاریخ ، هیچ شاه ایران ، هیچ پیشوای ایران ، هیچ وزیر ایران ، هیچ نماینده مجلس و هیچ نویسنده ایران ، برای ایران نکرد (گذشته چراغ راه آینده ، ص ۱۷۳) و بار دیگر در تهران و بسال ۱۳۴۳ تاکید کرده بود که : الغای قرارداد تقسیم ایران بین روس و انگلیس و چشمپوشی از همه مزایا و مطالبات مالی دولت تزاری در ایران و الغای کاپیتولاسیون در حکم باز شدن دریچه ای بسوی آزادی و نجات ملت ایران بود (الهی ، ص ۳۵). جالب توجه اینکه امروزه بسیاری از همین میلانی ها ، دولت کنونی روسیه را از بابت اینکه مدلول قرارداد دوستی ایران و شوروی سابق درباره سهم کشور ما از دریای خزر زیرپا نهاده شده است ، محکوم می کنند و آن دولت را مقصر می دانند .

۳- میلانی درباره فراکسیون حزب توده در مجلس چهارم با اطمینان کامل می نویسد که : نمایندگان حزب توده در مجلس همه در مناطق تحت اشغال شوروی انتخاب شده بودند (ص ۱۳۳) و همین عبارت قاطع حکایت از آن دارد که مورخ ما تا چه اندازه از دقایق مطالعات تاریخی بی بهره است زیرا یکی از اعضای معروف این فراکسیون ، تقی فداکار نماینده اول اصفهان بود و همه می دانند که اصفهان ، صدها کیلومتر از شعاع اشغال

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

و عملکرد ارتش سرخ فاصله داشت . در عین حال برای اطلاع ایشان و همفکرانشان - اگر حسن نیتی داشته باشند - باید یاد آور شد که اگر ولی الله شهاب فردوس ازتون وطبس و محمد پروین گنابادی ازسبزوار به وکالت مجلس چهاردم برگزیده شدند بیشتر به اعتبار حرمتی بود که درمیان مردم منطقه داشتند زیرا اولی یک قاضی شریف وسزاوار و دومی یک فرهنگی برجسته ونامدار و یک روزنامه نگارشرافتمند وسرشناس بود.همچنین تردیدی دراصلت نمایندگی سایر اعضای آن فراکسیون نبوده است زیرا که همگی یا به واسطه نفوذ سازمان سیاسی پشتیبانشان درحوزه های انتخابیه ویابراساس اعتباری که میان موکلان خود داشتند، به وکالت برگزیده شده بودند .اگرحضورارتش سرخ موجب انتخاب اعضای این فراکسون به نمایندگی مجلس شد پس چرا همه ۲۳ نامزد آن حزب نتوانستند به مجلس راه یابند و چرا هیچیک از نامزد های آن حزب در تبریزوسایر حوزه های انتخابیه آذربایجان به مجلس راه نیافتند ؟ نتیجه انتخابات درتبریزآشکارترازاداعاهای میلانی است زیرا همه می دانندکه انتخاب پیشه وری واصغریناهی - بورژوا ملاک بزرگ آذربایجانی - برپایه اعتباری بودکه خود درمیان مردم این شهرداشتند وائتلاف آنان با حزب توده درتبریزبیشتربرای کاستن ازخطرات رقابت برای آنان بوده است و بازهمه می دانند که اعتبارنامه پیشه وری چگونه با فتنه گری های سید

ضیاء الدین طباطبائی مردود شد واصغرینهاهی نخستین نماینده مجلس بود که پس از استیلاى فرقه دموکرات بر تبریز، مخالفت با فرقه و حکومت فرقه را اعلام داشت و خواستارمقابله با آن شد . به نوشته لوئیس فاوست در کتاب ایران و جنگ سرد (ص ۴۴ و ۴۵) خودداری ارتش سرخ از مداخله در انتخابات مناطق تحت اشغال خود حتی برای کسانی همچون سر ریدربولارد سفیر کارکشته و متعصب انگلیس در ایران یک واقعیت جدی وانکارناپذیر بود . او در گزارشی به وزارت خارجه کشور متبوع خود نوشته بود که : ثابت شد که لولوی مداخله روسها در انتخابات شمال ، لولوی قابل توجهی

نیوده است. آقای میلانی ظاهرا از یک تحول دیگر در فراکسیون مزبور ناآگاه است و آن داستان اخراج رحمانقلی خلعتبری - فرزند علیقلی خان امیر اسعد خلعتبری تنکابنی ونواده محمدولی خان سپهسالار اعظم - نماینده بابل از این فراکسیون است . رحمانقلی خان پس از انتشار خبر مرگ رضاشاه، مجلس ختمی در خانه خود برگزار کرد و فراکسیون نیز او را به همین سبب اخراج نمود . البته تردیدی در این نیست که حضور ارتش سرخ در شمال ایران ، برخی تاثیرات در انتخاب نامزد های حزب توده داشته است اما این تاثیرات بیشتر ناشی از مراقبت های ارتش سرخ بر جریان انتخابات و جلوگیری از مداخلات ارتش و نظام اداری ایران در گزینش نماینده دلخواه خود و تغییر آراء مردم و یا برخی مخالفت ها با نامزدی چند نفر از رجال

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

مجهول الهویه و یا بدنام بوده است . به تعبیردیگر تاثیراتش سرخ برانتخابات بیشتر متوجه حفاظت از آراء کسانی بوده که بیشتر از سایر نامزدها ، مورد حمایت و توجه مردم قرار داشته اند . در این میان انتخاب ایرج اسکندری داستان پرشاخ و برگ دارد که بطور کلی اهمیت دخالت احتمالی ارتش سرخ را در انتخاب او به وکالت مجلس می کاهد زیرا انتخاب او را درساری به حمایت های منوچهر کلبادی - نواده لطفعلی خان سردار جلیل (سالار مکرم) کلبادی - فئودال بزرگ مازندران که دوست اسکندری و حامی او در این انتخابات بود و از آن جالب تر به توصیه های قوام السلطنه نسبت می دهند . بمین تفاوت ره از کجاست تا بکجا . آنچه را که میلانی درباره آن فراکسیون گفته و یا در ذهن خود داشته ، جز تکرار لاطائلات سید ضیاء الدین طباطبائی چیز دیگری نیست . میلانی ، روح سید ضیاء را با خود حمل می کند .

۴ - نکته جالب توجه در این میان ، واکنش های سفارت انگلستان در ایران و همچنین واکنش های وزارت امور خارجه انگلستان در باره مضار ادامه حکومت طبقات فاسد قدیمی بر ایران و محاسن ناشی از فعالیت های اجتماعی حزب توده است . فخرالدین عظیمی (بحران دموکراسی در ایران ص ۱۱۱ و ۱۱۲) به نقل از وزارت امور خارجه انگلیس و برخی مدیران ارشد آن وزارتخانه و همچنین سفارت این کشور در ایران نوشته است که :

میان پیشنهادات اصلاحی بولارد و آنچه که حزب توده می گفت
اختلاف اندکی وجود داشت و حتی به نظر بولارد اصلاحات پیشنهادی
آن حزب در مقایسه با شرایط زندگی طبقات مستمند ، معتدل بشمار
می رفت . سفارت انگلیس طرفداری از انتخاب نامزد های حزب توده
را در مجلس بعدی (مجلس ۱۴) یا دستکم جلوگیری نکردن از
انتخاب آنها رادر راستای منافع انگلیس می دانست . عظیمی همچنین
از قول وزارت خارجه انگلیس می نویسد که : ماشک داریم که در صورت
انتخاب نمایندگان از حزب توده ، منافع کوتاه مدت و بلند مدت ما
مورد مخاطره قرار گیرد . در واقع از نظر مصالح بلند مدت آیا بر
سرکار ماندن دسته کنونی مالکین فاسد و خودخواه برای مدتی
بیشتر خطر یک تغییر خشونت آمیز را بیشتر نخواهد کرد ؟ بنا
بر این ما چرا باید مالکین را که اکثریت مجلس را تشکیل داده و هیچ
امیدی به آنها نیست در مقابل تنها حزبی که موفق شده است تا
حدی آنان را به هراس اندازد ، تقویت کنیم سفارت انگلیس
سرانجام بر آن شد که انتخاب نامزد های حزب توده و سایر اصلاح
طلبان را حمایت و تشویق کند و یا دستکم با آن مخالفت نکند . آقای
میلانی گویا از این اسناد و تلقیات وزارت امور خارجه انگلیس در باره

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

شرکت حزب توده درانتخابات مجلس چهاردهم و نامزد های آن حزب خبرنگارنداشته است چه اگر از این حسن تلقی با خبر بود و از موافقت سفارت انگلیس با حضور این حزب درانتخابات مجلس چهاردهم آگاهی داشت ، حتما این حزب و نامزد های نمایندگی آن را در مجلس چهاردهم در مقام همدستی با دولت انگلستان می نشانید.

۵- میلانی در همین راستا چنان به کاهدان می زند که جز ناآگاهی از تاریخ و فقدان شامه علت دیگری نمی تواند داشته باشد . او در باره لایحه پیشنهادی دکتر مصدق به مجلس در روز یازدهم آذر سال ۱۳۲۳ دائر بر ممنوعیت مذاکره دولت ها و دولتمردان مسئول ایرانی با خارجیان در باره هر گونه امتیاز نفتی و تصویب آن در همان جلسه ، اطلاعاتی بدست می دهد که بطور کلی نادرست و بی بنیاد است . نخست اینکه او لایحه مورد نظر را ممنوعیت مذاکرات نفتی در زمان جنگ نامیده است (ص ۱۳۳) حال آنکه لایحه مزبور همانگونه که در ماده اول آن قید شده ، ممنوعیت هرگونه مذاکره اثرگذار و عقد هرگونه قرارداد با هر دولتی و یا کمپانی و شرکتی در باره امتیاز نفت و اجازه دولت های ایران به مذاکره با خارجیان برای فروش نفت بر اساس طرز دلخواه دولت ایران در استخراج و اداره معادن نفت خود بوده است . لایحه دکتر مصدق می گوید : ۱- هیچ

نخست وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می کنند ، راجع به امتیاز نفت با هیچیک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و غیر مجاور و یا نمایندگان شرکت های نفت و هیچکس غیر از این ها مذاکراتی که صورت رسمی و اثر قانونی دارد ، بکنند و یا این که قراردادی امضاء نمایند . ۲ - نخست وزیر یا وزیران می توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره می کند ، مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند . ۳ - متخلفین از ماده اول به حبس مجرد از ۳ تا ۸ سال و انفصام دائم از خدمات دولتی محکوم خواهند شد.

دوم اینکه به گمان او، لایحه تقدیمی دکتر مصدق در باره ممنوعیت مذاکرات نفتی ، واکنشی بود در برابر تحولاتی نظیر تشکیل حکومت فرقه دموکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد که دولت و حزب کمونیست شوروی و بویژه شخص استالین در آن دخیل بودند . بنوشته او : در یادداشتی مورخ ششم ژوئیه ۱۹۴۵ / ۱۵ تیر ۱۳۲۴ که بظاهر به امضاء دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی نوشته شده بود ، ولی به گمان مورخان به قلم شخص استالین بود ، حزب کمونیست آذربایجان شوروی موظف شد

همه اقدامات لازم برای ایجاد جنبش جدائی طلبی در آذربایجان
ایران و دیگر استان های شمال ایران اتخاذ کند...در همین زمان
دبیرکل حزب توده عبدالصمد کامبخش به باکو فراخوانده شد و در آنجا
دستورگرفت تشکیلات حزب توده در آذربایجان را یکجا منحل و همه
افراد را در تشکیلات جدیدی که قرار شد فرقه دموکرات آذربایجان
نام داشته باشد ، مستحیل کند....کمتر از دوماه بعد از صدور این
فرمان در اوت ۱۹۴۵ / مرداد ۱۳۲۴ ، طرفداران فرقه دموکرات ،
ادارات دولتی را در شهر تبریز به تسخیر درآوردند و مانیفست خود را
منتشر کردند . همسو با این حرکت و در واقع برای تضمین موقعیت
وامنیت طرفداران فرقه ، استالین هم اعلام کرد که شوروی نیروهای
خود را از ایران خارج نخواهد کرد در واکنش به این تحولات بود
که دکتر مصدق در دسامبر ۱۹۴۴ / آذر ۱۳۲۳ لایحه ای تقدیم مجلس
کرد که هرگونه مذاکره در مورد نفت و اعطای هرگونه امتیاز در دوران
جنگ را از طرف دولت ایران ممنوع می کرد (ص ۱۳۲ - ۱۳۳)

خوانندگان عزیز توجه بفرمایند ، آقای میلانی لایحه ای را که روز ۱۱ آذر
سال ۱/۱۳۲۳ / دسامبر ۱۹۴۴ م صادر و تصویب شده است ، واکنش به تحولاتی
می داند که ۸ ماه بعد حادث شده است و این از معجزات منطق مخصوص

ایشان است که در آن ، نتیجه بر صغری و کبری قضیه تقدّم دارد و این همان منطقی است که مردم و تاریخ را قربانی امپریالیسم می خواهد. ایشان می توانستند این لایحه را واکنش به درخواست دولت شوروی از ایران برای واگذاری امتیاز نفت شمال در سال ۱۳۲۳ بخوانند که بطور منطقی و از منظر تاریخ نویسی مباحثی قابل تامل و شایسته گفتگو می بوده است اما افزودن محرک های دیگری که بعد از تقدیم و تصویب لایحه پیدا شده بودند ، تعبیر این بیت زیباست که می گوید :

تا نشان پای اسبت گم شود ترکمانا نعل را وارونه زن

سوم اینکه به نوشته ایشان : مصدق نگران بود که هنگام طرح لایحه اش در مجلس ، نمایندگان حزب توده - که از قضا همه در مناطق تحت اشغال شوروی انتخاب شده بودند- به محض خبردار شدن از موضوع و موضع آن به لطایف الحیل از بحث و تصویب آن جلوگیری به عمل آورند . در نتیجه متن لایحه و نیت خود در طرح آن را از نمایندگان حزب توده پنهان نگهداشت. به همین خاطر وقتی که لایحه در جلسه علنی مجلس شورای ملی طرح شد ، نمایندگان حزب توده یکسره غافلگیر شدند (ص ۱۳۳). نادرستی بخشی از این گزارش در جای دیگری

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

از این مقاله بازگفته شده است اما آنچه که بیشتر از سایر مباحث این گفتار تعجب آورمی نماید ، اعتماد به نفس عظیم مورخ ناشی ما نسبت به معلومات خود و تکراراکاذیب و دروغ های رسوائیست که اغلب برای استتارمطامع امپریالیسم درایران وستیزه با مخالفان جعل شده بود . ایشان با همین گزارش نشان داده اند که هیچ نگاهی به مراجع اصلی مطالعه تاریخ آن دوره نظیر روزنامه ها ومجلات و همچنین کتاب های خاطرات کسانی نظیرایرج اسکندری وآرداشس آوانسیان نداشته اند ومگر می توان درباره فراکسیون حزب توده درمجلس چهاردم نوشت و ازخاطرات این دونماینده برجسته آن فراکسیون یادی نکرد ؟ آری میلانی به همه رموزو دقایق تاریخ ایران آگاه است زیرا دشمن اصلی ایرانیان راکه همان شوروی باشد ، خوب شناخته است بنابراین نیازی نمی بیند که به ضمائم آن دشمن اکتفاء کند. اما بر خلاف آقای میلانی مطالعه تاریخ معاصر ایران بویژه درمقطع مورد نظر، بشدت نیازمند مراجعه به اسکندری وآوانسیان است واین مقاله نیزبرای اثبات سوء نیت میلانی و امثال او ، اشاره ای اجمالی به سابقه این داستان خواهد داشت .

مصطفی فاتح درکتاب پنجاه سال نفت ایران (ص ۳۵۲ - ۳۶۱) می نویسد که استالین دریکی ازجلسات کنفرانس تهران (نوامبر - دسامبر ۱۹۴۳ / آذر ۱۳۲۲) پیشنهاد کرده بود که قضیه استخراج و توزیع نفت خاورمیانه

پس از خاتمه جنگ مورد بحث و گفتگو قرارگیرد اما روزولت و چرچیل که درکنار سایر تکالیف سیاسی واجتماعی واداری خود نمایندگان کمپانی هائی بودند که ۸۰٪ نفت عالم را تولید و توزیع می کردند ، طرح این موضوع را مقتضی ندانستند و بحث دراین باره را به زمانی دیگر موکول کردند و استالین نیز از ادامه گفتگو دراین باره خودداری نمود . اندکی پس از پایان کنفرانس تهران ، نمایندگان کمپانی نفتی شل و پس از آنان نمایندگان کمپانی های نفتی سینکلرواستاندارد واکوم بدون هرگونه اعلام و اظهاری درباره مقاصد خود و درحقیقت به صورت مخفیانه به ایران آمده و پیشنهادی هائی برای دریافت امتیازکشف واستخراج نفت درجنوب شرقی ایران به دولت ارائه کردند . دولت ایران نیز درخفا و بدون آنکه مراجع ذیصلاح را آگاه نماید ، کمیسیونی مرکب از آرتور میلسپو رئیس کل خزانه داری ایران ، ویویان کارمند امریکائی وزارت جدید التاسیس خواروبار و چند دیپلمات و بوروکرات ایرانی تشکیل داده ودو متخصص برجسته زمین شناس امریکائی را به نام های کورتیس وهربرت هوور- پسر هربرت کلارک هوور رئیس جمهور اسبق امریکا ومعاون بعدی وزارت خارجه این کشور که پس از کودتای ۲۸ مرداد نقش بسیار موثری درتنظیم واجرای قرارداد ظالمانه کنسرسیوم نفت ایران ایفاء کرد - برای ارزیابی و بررسی پیشنهادات کمپانی های یادشده وپاسخ به آنهااستخدام کرد. اینان چند

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

ماهی در تهران اقامت داشتند و پیشنهادهائی نیز تهیه نمودند اما تقریباً هیچکس در ایران از استخدام و اعمال آنان و یا پیشنهاد های کمپانی های امریکائی خبردار نشد . دولت شوروی به هر ترتیبی از این عملیات خبر یافت و از آنجا که چنین رفتارهایی را مغایر توافقات کنفرانس تهران می دانست ، برای رقابت با کمپانی های انگلیسی و امریکائی خواستار ورود به صنعت نفت ایران شد و پیش از ۱۵ شهریور ۱۳۲۳ خواسته خود را مبنی بر درخواست امتیاز نفت شمال به سفارت ایران در مسکو اطلاع داد و مجدداً آهی سفیر ایران نیز در ۱۵ شهریور دولت ایران را از سفر کافتارادزه و درخواست دولت شوروی آگاه نمود. ساعد مراغه ای نیز با ابراز خشنودی از این سفر، آمادگی خود را برای این مذاکرات اعلام داشت . انتشار این خبری آنکه در سطح آشکار شود، توفانی در محافل مالی و کمپانی های بزرگ نفتی برپا کرد و زد و بندها آغاز شد و سرانجام محمد ساعد نخست وزیر دولت ایران در روز ۱۶ مهر ماه ۱۳۲۳ - یعنی بیست روز پس از ورود هیئت شوروی به ایران - در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی اعلام داشت که دولت ایران بر طبق مصوبه هیئت دولت در ۱۱ شهریور ۱۳۲۳ تصمیم گرفته است که اعطای هرگونه امتیاز نفتی به خارجیان تا خاتمه جنگ مسکوت بماند . این تصمیم با اعتراض شوروی مواجه شد زیرا که دولت ایران تا آن روز هیچ اشاره ای به چنین مصوبه ای نکرده و مذاکرات با فرستاده شوروی را ادامه داده بود

وحتی نخست وزیر، موافقت اولیه خود را با خواسته شوروی اعلام داشته و از سفر هیئت شوروی به استان های شمالی و ارزیابی امکانات منطقه و ادامه مذاکرات پس از بازگشت این هیئت از سفر شمال استقبال کرده بود . دولت در همین گزارش برای اولین بار به مذاکرات ده ماهه خود با کمپانی های نفتی انگلیسی و امریکائی اشاره نموده و سیاست پنهانکاری را به کناری نهاد . افشای این سیاست موجب اعتراضات دم افزون مطبوعات و احزاب سیاسی اصلاح طلب به دولت و سیاست استتار و پنهانکاری دولت در مذاکرات نفت شد و سرانجام به تصویب قانون ممنوعیت مذاکرات نفتی با خارجیان برای واگذاری هرگونه امتیاز نفتی منتهی گردید . نکته اساسی در این میان اشاره ساعد به مصوبه هیئت دولت در ۱۱ شهریور ۱۳۲۳ بوده است که وجود خارجی نداشته و دروغی آشکار بود و اتفاقا احمد دهقان مدیرمجله تهران مصور نیز در مصاحبه مطبوعاتی نخست وزیر به تاریخ ۱۸ / ۸ / ۱۳۲۳ با اشاره به همین تناقض ، از نخست وزیر پرسیده بود که اگر چنین مصوبه ای وجود داشته است پس چرا دولت ایران در همان روزی که از برنامه سفر هیئت شوروی آگاه شد ، آن دولت را و همچنین مجلس و مردم ایران را از تصمیم خود آگاه نکرد و با وجود چنین مصوبه ای از سفر هیئت شوروی و درخواست آن استقبال کرده و قریب ۲۰ روز نیز مشغول مذاکره با آن هیئت بوده است ؟ . پاسخ ساعد مراغه ای جز سکوت نبود زیرا که چنین

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

مصوبه ای در کار نبوده است . بهر جهت ، واکنش شتابزده دولت ایران به درخواست دولت شوروی پس از قریب یک ماه مذاکره و گفتگو ، بسیاری از مطبوعات مستقل و حتی برخی نمایندگان ضد شوروی مجلس را به اعتراض واداشت و کسانی همچون عمیدی نوری مدیر روزنامه داد و عباس مسعودی وکیل مجلس و مدیر روزنامه اطلاعات و همچنین سردبیر نشریه ایران ما ، رفتار دولت را خارج از نزاکت سیاسی و بددور از مصالح ملی دانستند و خواستار ادامه مذاکرات و بدست آوردن امتیازات و شرایط مفیدتری نسبت به گذشته شدند و برخی نیز این رفتار را واکنشی شتابزده در راه حفظ منافع کمپانی های نفتی انگلیسی و امریکائی و برگرفته از رهنمود های ضد ملی سید ضیاءالدین طباطبائی دانستند (نک فاتح ، پنجاه سال نفت ، ص ۳۵۲-۳۶۱ ، گذشته چراغ راه آینده ، ص ۱۹۱-۲۰۷ ، عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ، ص ۱۴۳). دولت ساعد که قدرت ایستادگی در برابر هجوم مخالفان و همچنین مخالفت های دولت شوروی را نداشت ، ناگزیر استعفا کرد و دولت مرتضی قلی خان سهام السلطان بیات بر سر کار آمد و اتفاقاً در همین موقعیت است که همکاری بی سرو صدا و سریع ایرج اسکندری و دکتر محمد مصدق برای پیشبرد لایحه دکتر مصدق در ممنوعیت مذاکرات برای اعطای امتیازات نفتی به خارجیان شکل می گیرد. به نوشته اسکندری (خاطرات ، ص ۴۱۴-۴۱۷) در روز ۱۰ آذرماه ۱۳۲۳ ، دکتر

مصدق به ملاقات او آمد و پس از گفتگویی مختصر و انتقاد از دولت شوروی بابت درخواست امتیاز نفت از ایران - به سبب خطرات تلخی که مردم از واگذاری امتیازات اقتصادی به بیگانگان دارند - پیشنهاد کرد که به جای واگذاری امتیاز به دولت شوروی ، قرارداد فروش نفت با آن دولت منعقد شود. به این ترتیب که دولت ایران با سلف فروشی نفت به دولت شوروی و دریافت سرمایه از آن دولت ، خود به کشف و استخراج نفت پرداخته و فروش انحصاری تولیدات این سرمایه گذاری را به دولت شوروی واگذاری کند . ایرج اسکندری با اصرار فراوان دکترمصدق ، به سفارت شوروی رفت و این پیشنهادها را به ماکسیموف سفیر شوروی اعلام داشت و سفیر نیز بلافاصله با دولت متبوع خود تماس گرفته و موافقت آن دولت را با پیشنهاد مصدق اعلام نمود و ایرج اسکندری این موافقت را همان روز به اطلاع مصدق رسانیده و او نیز در جلسه روز بعد - یعنی همان جلسه ۱۱ آذر ۱۳۲۳ - لایحه خود را پس از سخنانی حاوی همان مطالبی که به سفارت شوروی اعلام داشته بود ، به مجلس تقدیم داشت . البته فراکسیون حزب توده در مجلس از این داستان آگاه نبود اما اسکندری آنگونه که خود می گوید فراکسیون برای پرهیز از مخالفت اکثریت مجلس و بویژه جریان سید ضیاء با لایحه دکتر مصدق، از اعلام موافقت با لایحه مربوطه خودداری نموده و بدان رای ممتنع داد . این داستان حتی به ترتیبی توسط خود دکترمصدق نیز تأیید

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

شده است . پس از آنکه مصوبه مجلس منتشر شد و دولت شوروی از آن آگاهی یافت ، برخی نشریات شوروی به سبب تفاوت متن مصوبه با پیشنهاد قبلی دکتر مصدق ، اعتراضاتی به میان آوردند و دکتر مصدق نیز در نامه ای خطاب به ماکسیموف سفیر شوروی در تهران به تاریخ ۲۲ اسفند همان سال اعلام داشت که او پیش از طرح این لایحه در مجلس ، مفاد آن را از طریق دوستی از اعضای فراکسیون حزب توده در مجلس - که اگر لازم باشد نامش را خواهد گفت - به سفارت و دولت شوروی اعلام داشته و موافقت قبلی آن دولت را اخذ کرده بود (برای اطلاع بیشتر در این باره و نامه دکتر مصدق به ماکسیموف ، نک : گذشته چراغ راه آینده ، ص ۲۰۶ - ۲۱۲) .

لایحه دکتر مصدق پیش از هرچیزی محروم کردن دولت ها و کمپانی های نفتی غربی از تسلط بیشتر بر ثروت های ملی ایران بود و پیش از همه پنهانکاری دولت های ایران در روابط با شرکت های بین المللی نفتی و مذاکرات مخفیانه دولتمردان ایران با آن کمپانی ها را هدف قرار داده بود زیرا همین مناسبات پنهانی از جمله مجاری استیلای امپریالیسم بر اقتصاد ایران بودند . این لایحه در نظر داشت که روند افزایش دخالت غرب در ایران را متوقف کند و با تهدید عناصر فاسد و بی وطن دولتی و طبقاتی که از آنان حمایت می کردند و یا تحت حمایت شان بودند ، بر قدرت دخالت ملی در معاشی سیاسی و اقتصادی بیفزاید . این لایحه حتی با مفاد تغییر یافته

خود درصدد آن بود که وضعی تازه ونوین درصنعت نفت ایران مستقرکند و منابع درآمد ملی و توسعه صنایع خود را افزایش دهد. این لایحه به کلی خلاف مصالح غرب و امپریالیسم بود و بیشتر علیه کمپانی های نفتی بکار می آمد که در تطمیع دولتمردان کشورهای مختلف و بویژه کشورهای عقب مانده سابقه طولانی داشتند و برای پوشانیدن همین وجه از مضامین اجتماعی و سیاسی لایحه مورد نظر بود که آقای میلانی آن را واکنش دربرابر تحولات و یا خطرانی نامید که از جانب دولت شوروی متوجه ایران شده بود و همینجاست که تعبیر " نعل وارونه زدن " خود را نمایان می کند چرا که آماج آن کنش سیاسی صحیح ملی را تغییر داده و بازداشته شدگان و محرومان اصلی لایحه را از مدار عمل کرد لایحه خارج می کند و کسان دیگری را به جای آنها می نشاند. این لایحه بیش از هر فراکسیون دیگری ، اکثریت مجلس را تکان داد و بر خلاف آنچه که آقای میلانی می گوید و به شهادت سرریدربولارد سفیر انگلیس در ایران ، این سید ضیاءالدین طباطبائی وامثال او بودند که از طرح این لایحه و تصویب آن غافلگیر می شوند (نک : عظیمی ، بحران دموکراسی در ایران ، ص ۱۵۲).

۶- میلانی در باره خودداری حزب توده از مقاومت در برابر کودتای ۲۸ مرداد فرضیه ای به میان می آورد که تا امروز کسی - دستکم با این کیفیت - متذکر آن نشده است . به نوشته او : ...بی عملی شگفت انگیز

حزب توده در ۲۸ مرداد به راستی نتیجه این واقعیت بود که رهبران تازه شوروی که با مرگ استالین به قدرت رسیده بودند ، نیک می دانستند که در مسابقه تسلیحاتی و علمی و اقتصادی به جد از غرب عقب افتاده اند و امکان چالش جدی امریکا آنهم در جایی چون ایران وهمی بیش نیست . آیا بی عملی شان صرفا نتیجه این واقعیت بود که مصدق حاضر به توزیع اسلحه در میان آنها نشد ؟ با در نظر گرفتن میزان وابستگی حزب توده به شوروی مشکل می توان باور کرد که عملکرد آنها در آن روز تاریخی نتیجه دستور مصدق بود (ص ۲۲۹). بخشی از گزاره اوالبته تکرار خود بزرگ بینی های امپریالیسم وانکار قابلیت های عمومی مخالفان آن است چرا که همه می دانند قدرت نظامی شوروی در این سالها به کجا رسیده بود و نخستین انفجار های اتمی شوروی که در همان سال ها صورت گرفت و سپس پرتاب اسپوتنیک به فضا در سال های بعد ، چه ترسی در دل سرکردگان محافل مالی و صنعتی و سیاسی و نظامی غرب انداخته بود . همچنین بخشی از این گزاره که از برتری نسبی اقتصادی غرب بر بلوک شرق می گوید ، بی تردید صحیح است اما نتیجه ای که می گیرد تنها بخشی از کارزار ساخته و پرداخته سرمایه داری و امپریالیسم و بویژه امریکا علیه مخالفان است و اتفاقا آقای میلانی در این

کارزار تخصص والائی دارند. کسی که خود به تمهیدات کودتاجیان برای تشکیل ایران آزاد در صورت شکست کودتا اذعان دارد (ص ۲۲۸) به چه انگیزه ای ، خودداری از مقابله انفرادی با کودتا را بی عملی می خواند ؟ و چرا باید چنین بی اخلاقی ها را تکثر آرا و تموج اندیشه بخوانیم ؟ .

۷- آقای میلانی در ادامه مبارزه بظاهرایدئولوژیک خود علیه تاریخ چپ در ایران ، اعمال برخی از اعضا و هواداران سابق حزب توده را که مرام خود را رها کرده و به خدمت رژیم درآمده بودند و در تشکیل حزب رستاخیز نیز دخالت داشتند ، معیاری برای انتقاد از حزب و استالین قرار می دهد و از همکاری آنان با احمد فرید که یکی از نظریه سازان حزب رستاخیز شده بود ، چنین می نویسد : تصورتلاش مشترک مرامنامه نویسی این

هایدگری افواهی و استالینیست های سابق و گروه دیگری که به سودای مقام به صف نظریه پردازان حزب پیوسته بودند ، صحنه ای

در آن واحد کمدی و تراژدی در ذهن متبادر می کند (ص ۴۷۷). نقد و

بررسی این گونه صحنه سازی ها و آرایشگری های تاریخ نمایانه ، ارزشی ندارد و برای چنین واکنش های کینه توزانه و منفعت طلبانه شخصی ، کافی است که به آقای میلانی تذکر داد که فلانی ، یادت نرود ، تو نیز زمانی از استالینیست ها بودی . اگر استالینیست های سابق و هایدگری ها می توانند صحنه های کمدی - تراژیک بسازند پس استالینیست های سابق

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

و امپریالیست های لاحق می توانند صحنه های به مراتب کریه تر از آن خلق کنند .

مورخان بطور معمول تغییر مرام و جایگاه مردم را می پذیرند و در تعیین ارزش جایگاه جدید آنان ، از الصاق آن به گذشته های ایدئولوژیک شان پرهیز می کنند تا به خصومت و نقض عدالت و پرونده سازی متهم نشوند اما آقای میلانی که گویا همتشان بیشتر مصروف تعارض با چپ و تاریخ آن در ایران و جهان و بازاریابی و پاگشائی برای امپریالیسم است ، اعتنائی به این ترتیبات قابل قبول علمی ندارد و برای نشان دادن سرزندگی کالبد بی جانی که نظریه مندرس او را حمل می کند ، در هر فرصتی آن را می جنباند تا بگوید که این نظریه را حیاتی و بقائی است .

۸- میلانی درباره استالین دیگر به سیم آخزده است و هرآنچه را که سطحی ترین محافظه کاران بین المللی و بی مایه ترین مورخان احزاب دست راستی و فاشیستی درباره اوبرزبان و قلم آورده اند، با افتخار و به طرزی بدتر از آنان تکرار میکنند. او در این باره نخست از زبان خود می نویسد که :

استالین از اوایل قرن بیستم یعنی زمانی که در جوانی در شهر باکو

نخست به گانگستری و سپس به فعالیت های انقلابی مشغول بود ، می

دانست که آن خطه دریای خزر نفت خیز است و پر ثروت . در آن

روزها باکو را بزرگترین شهر نفتی دنیا می خواندند . و سپس ازسیمون

سماک مونتهفیوره ، دلچک تاریخ تراش عضو حزب محافظه کارانگلیس ودوست

دیوید کامرون نقل می کند که استالین درهمین روزگار: پدر خوانده

گروهی کوچک اما کارآمد بود که شباهت تامی به یک بانده مافیائی

داشت و گاه در جعل اسکناس و زمانی به باجگیری مشغول بودند و

درآمد خوبی هم داشتند (ص ۱۳۱ - ۱۳۲). تعابیری که میلانی

وهمفکر انگلیسی اش بکاربرده اند ، بیشتر مغالزه با خودشان است و مطلقا

فاقد هرگونه ارزش خبری و هرگونه اعتبار تاریخی است . پاسخ به این

سئوالات که استالین که بود و چه کرد، برعهده تاریخ قرار داردواین

اطمینان برقرار است که خادمان و خائنان در هر مرتبه ای که باشند

ودر هر زمانی که مقذور باشد - به هنگام ویا دیر هنگام - پاداش وسزای خود

را خواهند یافت ؛ حتی اگر دیگران جایگاهشان را تبدیل کرده باشند .

سخن در این جا دفاع از استالین و شوروی در برابر کوتوله های همچون

میلانی و مونتهفیوره نیست زیرا اینان در برابر عظمتی که در آینده نهفته است

، ناچیز تر از آنند که به تصور درآید. بدگوئی ها و بدخواهی هائی از این دست ،

بارها و بارها از ناحیه امپریالیسم و مزدورانش علیه همه مبارزان آزادیخواه

و عدالت طلب بکار آمده است و مگر همین امروز، رژیم تروریست اسرائیل ،

همه مبارزان فلسطینی را همچنان تروریست و آدمکش و غاصب و راهزن

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

نمی خواند ؟ و مگر رجب طیب اردوغان رئیس جمهوری بی مرام ترکیه پیش از حوادث ۱۳ نوامبر ۲۰۱۵ پاریس ، اعضاء و پیروان فرقه آدمخوار داعش- این پلید ترین و بی پرواترین جریان ضد بشری در تاریخ ۵۰۰ ساله اخیر جهان را - مبارزان راه آزادی نخوانده و جنگجویان کوبانی را تروریست نگفته بود؟ مگر این دولت های امریکا و انگلیس و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی نبودند که مشترکا مبارزان و طرفداران کنگره ملی آفریقا را تروریست و آدمکش و راهزن می خواندند؟ و مگر همین الفاظ بارها در باره جنبش های شیخ شامل داغستانی و شیخ عبدالقادر الجزایری و شیخ محمد بن عبدالکریم ریفی و شیخ عمر مختار لیبیائی و انقلابیون هندوچینی و آزادیخواهان الجزایری و استقلال طلبان موزامبیک و آنگولائی و پارتیزان های کوبائی و چریک های نیکاراگوئی به کار گرفته بود ؟ تکلیف استالین قطعا روشن خواهد شد و این البته تاریخ و مردم شوروی و روسیه و تاریخ و مردم چین و هند و تاریخ و مردم اسپانیای جنگ داخلی و تاریخ و مردم اروپای جنگزده و ترس خورده از هیتلراست که درباره استالین و نظام او قضاوت خواهند کرد و نه مغالطه کاران با خویشان .

۹- آقای میلانی با مخالفان امپریالیسم ، مخالف است و این مخالفت را محدود به کشور خاصی نکرده است . از همین رو محبت خود را نثار سلطان حسن دوم پادشاه بدنام مراکش نیز می کند و همکاری نظامی شاه با او را

در مبارزه با استقلال طلبان مملکت صحرای غربی و جبهه پولیساریو، مشارکت درنبرد علیه جنبش های جدائی طلب آن کشور تعریف کرده است (ص ۵). این گزارش ، اشاره مستقیم به مبارزات جبهه پولیساریو علیه اشغالگری رژیم بدنام مراکش در مملکت صحرای باختری و مقابله دولت مراکش با آن جنبش و کمک کشور هائی همچون ایران و امریکا به مراکش است. آقای میلانی بدون کمترین دغدغه علمی ، مدعیات دولت مراکش را درباره صحرای باختری ، عین حقیقت پنداشته و جنگ ویرانگر و خونین آن را با جبهه پولیساریو ، نبرد با جنبش های جدائی طلب خوانده است . صحرای باختری که در قرون وسطی قسمتی از بلاد شنقیط و یا همجوار آن بود ، ناگزیر با موریتانی و مغرب و الجزایر امروزی پیوند هائی داشت اما هیچگاه ضمیمه قلمرو این ممالک نبود و هیچ رابطه مبتنی بر حاکمیت و حکومت قانونی از جانب مغرب و یا موریتانی بر صحرا وجود نداشته است . مغرب در حقیقت از دوران پادشاهی شریفان سعدی (۹۵۱ - ۱۰۶۹ هق / ۱۵۴۴ - ۱۶۵۸) و سپس شریفان فلالی (۱۰۷۵ هق / ۱۶۶۴ م) صاحب دولتی مخصوص خود شد و همانگونه که استانلی لین پول تاکید کرده است قلمرو حکومت شریفان سعدی و شریفان فلالی مراکش همواره در همین اندازه کنونی بوده است . صحرای غربی یا وادی الذهب که اسپانیائی ها آن را ریودواورو می خواندند از حدود سال ۱۵۸۰ میلادی به تصرف اسپانیا

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

درآمد و در سال ۱۸۸۴ رسماً مستعمره اسپانیا اعلام شد . پس از مرگ فرانکو و استقرار دوباره سلطنت مشروطه در اسپانیا ، جریان استقلال صحرای غربی سرعت گرفت و در اواخر سال ۱۹۷۵ این استقلال به رسمیت شناخته شد و در نخستین روزهای سال ۱۹۷۶ ، اسپانیا از صحرای باختری خارج شد و جبهه پولیساریو که حدود ۱۰ سال پیش از آن تشکیل شده بود ، تاسیس جمهوری دموکراتیک صحرا را اعلام نمود اما دولت مراکش که معادن غنی و سرشار فسفات صحرای غربی و گنجینه بی پایان ماهی های ساحلی آن مملکت ، سرمستش کرده بود با بسیج ۲۵۰ هزار نفر از اتباع خود و راهپیائی آنان به سوی صحرای غربی و انتقال نیروهای نظامی به این صحرا ، مانع از تشکیل کشور و دولت مستقل صحرا شد و بخش اعظم آن را تصرف کرد و از همان زمان تا ۱۰ سال بعد صدها جنگ و نبرد و درگیری میان ارتش متجاوز مراکش و مبارزان پولیساریو پیش آمد و هزاران نفر از جمعیت بسیار قلیل صحرا و همچنین گروه بزرگی از نظامیان مراکشی به قتل رسیدند و دهها هزار نفر از صحراویان به مرزهای الجزایر و موریتانی گریختند و این وضع ضد انسانی با وجود انواع کوشش های بین المللی بویژه از جانب سازمان ملل متحد ، همچنان ادامه دارد و دولت متجاوز و بدنام مراکش هنوز از پذیرش حقوق مردم بی گناه و آواره صحرا خودداری می کند . بزرگترین حامی مراکش در این تجاوزات ، دولت های امریکا و فرانسه و

همچنین دولت محمدرضاشاه پهلوی بودند و این حمایت ها و مداخلات بویژه از جانب امریکا در دوران ریگان چنان موثر بود که ارتش مراکش که در آستانه شکست قرارداشت با استفاده از صد ها ملیون دلار اسلحه و تجهیزات که دولت ریگان در اختیار او نهاده بود ، جریان جنگ را تغییر داد و پیشروی ها و پیروزی های پولیساریو را متوقف کرد و همین عملیات ضد انسانی و ضد حقوق بین المللی است که در قاموس آقای میلانی به یاری رساندن به دولت مراکش در نبرد با جنبش های جدائی طلب آن کشور تبدیل شده است .

ج - انتساب برخی روند های ضد قانونی دوران شاه به عوامل دیگر و تخفیف جرائم و گناهان رژیم پهلوی و کاستن از تعداد اعمال جنایتکارانه آن .

آقای میلانی در توضیح برخی ستمگری های دوران اخیر شاه به توجیهاتی متوسل می شود که بیشتر دلخواه طراحان و مجریان آن اعمال است . ایشان نوشته اند که : شهرت سوء ساواک در دوران ریاست نصیری و رواج انواع و اقسام شکنجه ها در زندان در این دوران ، دستکم تا حدی نتیجه این واقعیت بود که در روزگار ریاست نصیری پدیده مبارزه مسلحانه رواج پیدا کرده و در مقابله با این موج شکنجه در ساواک نه تنها رایج تر ، بلکه خشن تر و سبعانه تر شد (۳۹۰) .

اعتبار و صحت این نظر هنگامی ثابت خواهد شد که جریان مبارزه مسلحانه از هنگام ریاست نصیری بر ساواک یعنی از سال ۱۳۴۴ آغاز شده باشد . در این صورت تناسب میان این دو پدیده قابل تامل می نماید اما حقیقت این است که جریان مبارزه مسلحانه ۶ سال پس از ریاست نصیری آغاز شد و همان شیوه های بازجوئی و شکنجه که پیش از این تداول داشت در دوران مبارزه مسلحانه انتشار بیشتری گرفت .

۱- در این توجیه ، گرایش وسیع و بی پایان محمدرضاشاه و دربار و دولت او به استبداد سیاسی و انسداد مجاری فرهنگی و علمی و فساد و غارتگری بی پایان مالی و اقتصادی و شکنجه و آزار همه مخالفان اعم از ملی و مذهبی و چپ و لیبرال و تاثیرات بنیادین این روند های اساسی بر تاسیس نظریه مبارزه مسلحانه و پیدایش گروهها و سازمانهای مسلح سیاسی شهری در ایران مکتوم مانده است . در تمامی مدارکی که از طراحان نظریه مشی مسلحانه در ایران باقی مانده بطور اکید بر این تحلیل اصرار شده است که استبداد سیاسی رژیم چنان فشرده و سنگین و طاقت فرساست که جز از طریق مبارزه مسلحانه - هم استراتژی و هم تاکتیک - شکسته نخواهد شد و همین نظریه بود که هزاران جوان ایرانی را به مشارکت در این شیوه مبارزه و شکستن استبداد بی پایان حاکم بر کشور برانگیخت .

۲- آقای میلانی حتما نمی دانند - شاید هم بدانند - که شکنجه هائی که در دهه ۴۰ علیه مخالفان بکار رفت تقریبا برابرهان اعمالی بود که در سال های دهه ۳۰ و دهه ۵۰ صورت می گرفت . ایشان حتما با حزب ملل اسلامی و کشف آن دردی ماه سال ۱۳۴۴ آشنايند و اگر از چگونگی شکنجه دادن اعضای این گروه ، خبری ندارند ، به خاطرات کاظم موسوی بجنوردی موسس حزب و ابوالقاسم سرحدی زاده عضو سرشناس آن نگاهی داشته باشند تا بدانند که با اعضای این گروه در آن سالها چه کردند . ایشان در

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

کتاب خود نشان داده اند که با داستان کشف و بازداشت گروه جزنی آشنایند بنا بر این باید بدانند که شکنجه هائی که بر اعضای این گروه رفت ، هیچ تفاوتی با انواع شکنجه های معمول در دهه ۵۰ نداشته است. ایشان حتما با داستان کشف و دستگیری گروه موسوم به فلسطین در سال ۱۳۴۸ آشنا هستند و می دانند که رفتار ساواک با این گروه که هیچ گرایشی به مبارزه مسلحانه نداشت تا چه اندازه وحشیانه بوده است و اگر نمی دانند - که قابل باور نیست - به دفاعیات سران آن گروه نگاهی بیندازند تا از میزان و انواع شکنجه هائی که علیه آنان بکاررفته بود ، آگاه شوند . البته باید درجائی به آقای میلانی حق داد و نباید برخی تفاوت ها در بعضی شیوه های بازجوئی و کاربرد انواع شکنجه را انکار کرد اما آنچه که از نظر آقای میلانی دور مانده و بدان توجهی نکرده اند ، افزایش تعداد شکنجه شدگان و اجرای دمامدم شکنجه علیه زندانیان است .ایشان کمیت را به جای کیفیت گرفته اند و به این نتیجه می رسند که مبارزه مسلحانه محرک افزایش شکنجه شده است در حالی که آنچه حقیقت دارد ، کاربرد همان شکنجه ها علیه گروههای بیشتری از مبارزان و فعالان سیاسی است . شکنجه های دهه های ۳۰ و ۴۰ مشتمل بر شلاق و کابل و دست بند

قیانسی و آویزان کردن و ضربه زدن به بیضه ها و فشردن آنها و بی

خوابی و اعدام مصنوعی و شوک الکتریکی با کلاه برقی و باطوم

برقی و صندلی داغ و سوزاندن گوشت بدن و ناخن کشی و استعمال

باتوم و چوب و بطری نوشابه در اسافل اعضای زندانیان و تجاوز

جنسی به زنان و مردان بود و همین شکنجه ها در سال های ۱۳۵۰ -

۱۳۵۶ نیز تداول داشت . ددمنشی و توحشی را که بازجویان ساواک در

سالهای ۵۰ علیه زندانیان بکارمی بردند مشابه همان اعمالی بود که پس از

کودتای ۲۸ مرداد در تمام ایران شیوع داشت و بیشترین تفاوتی که در این

میان دیده می شد ، افزایش تعداد زندانیانی بوده که در سال های دهه

۵۰ گرفتار ساواک و شکنجه های آن شده بودند. البته همانگونه که در

سطور پیشین اشاره شد تفاوت های محسوسی در کاربرد و روش های

شکنجه صورت گرفت اما این کیفیت نوین همچنان تحت الشعاع کمیت ها و

تعداد شکنجه شدگان قرارداشته است. بطورطبیعی تعداد زندانیان

و شکنجه دیدگان دوره سکوت ، بسیار کمتر از تعداد همان کسان در دوره

اعتراض است اما آقای میلانی تنها از همین کمیت های طبیعی نتیجه می

گیرند که سهم مبارزه مسلحانه درافزایش درنده خوئی و توحش ساواک

کمتر از انگیزه های خود رژیم نبوده است.

۳ - آقای میلانی با حدودی از اطمینان اعلام داشته اند که : باید گفت که

ظاهرا قتل بیژن جزنی و هشت نفر از زندانیان سیاسی در سال ۱۹۷۵

(۱۳۵۴) به این ادعا که آنها قصد فرار داشتند ، تنها مورد قتل

وراقانونی زندانیان سیاسی در دوران شاه بود (ص ۳۹۱) . این ادعا

اگر از منظر تاریخ سازی خارج بود ، طبیعا پاسخی هم نداشت اما از آنجا که تاریخی برای یکی از بدترین ادوار حیات مردم ایران نوشته شده است ، باید بخشی از حوادث تاریخ ایران را که بطور مطلق مخالف تصورات ایشان درباره عملیات وراقانونی رژیم شاه بوده در برابر چشمانشان قرار داد تا مگر بیاموزند . ایشان مثلا در باره حوادث خونین آذربایجان و شهر تبریز در آذرماه سال ۱۳۲۵ چنان سکوت کرده اند که گوئی که هرگز چنین حوادثی اتفاق نیفتاده است . در همان روزها که آدمکشان ارتشی و اوباش شهری و افراد سلطان محمود خان ذوالفقاری خود را به تبریز رسانیده و به جان مردم افتادند ، قریب ۴-۵ هزار نفر از مردم شهر تبریز را کشتند و اجسادشان را همچنان در خیابان ها باقی گذاشتند تا درس عبرتی برای دیگران شود و فردوست هنگامی که به نمایندگی از شاه به تبریز آمد ، هنوز دوسه هزار جسد در خیابانها و کوچه ها باقی مانده بود . البته آقای میلانی تکلیف خود را با فردوست روشن کرده و او را جاسوس شوروی ها نوشته اند (ص ۴۴۷) و می توانند گزارش های او را متاثر از خدمات او به شوروی ها بدانند اما اعدام صدها دهقان آذربایجانی در همان زمستان سال ۱۳۲۵ که اخبار آنها را کسانی غیر از فردوست گزارش کرده اند ، باطل السحر چنین اراجیفی خواهد

بود. تنها یک مورد از چنین کشتارهای وراقانونی، اعدام ۱۷ نفر از رعایای روستای ثمرین اردبیل در همان روزهاست. بابا صفری که این حادثه خونین را در کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ ضبط کرده است، در باره طرز اعدام این مردم بی گناه نوشته است که یکی از او باش بی کس و کار اردبیل به نام باش کسن رزاق در پایان مراسم اعدام، هر کس از آنان را که هنوز زنده بود، با کاردی که همراه داشت، سر می برید. این گونه اعمال جنایتکارانه که بدست ارتش و یا زیر نظارت ارتش و بدست فئودال های بازگشته از تبعید صورت می گرفت چنان خطرناک و زننده شده بود که قوام السلطنه نخست وزیر وقت با صدور فرمانی هرگونه مجازات دهقانان و دریافت اجباری بهره مالکانه سال قبل را ممنوع و مستوجب مجازات اعلام کرد.

۴ - گروه ناشناخته ای از انسان های شریف در طول سلطنت محمدرضا پهلوی یا در زیر شکنجه به قتل رسیدند و یا بر اثر محکومیت هائی سنگین تر از جرایم منتسبه، اعدام شدند و همگی آنان از مصادیق بارز قتل های وراقانونی در روزگار محمدرضا شاه بشمار می آیند. به این موارد توجه کنید :

امیر مختار کریم پور شیرازی مدیر نشریه شورش چند هفته پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد و به زندان افتاد. ماموران فرمانداری نظامی تهران به مدت ۵ ماه هر روز شکنجه اش دادند و سرانجام در

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

سحرگاه ۱۷ اسفند ۱۳۳۲ او را در سلولش به آتش کشیدند و کشتند .
کودتاچیان پس از چند روز، مرگ او را انتحار با آتش در جریان فرار از
زندان اعلام کردند .

ستوان دکتر محمد رضا منزوی دامپزشک ارتش و پسر حاج آقا بزرگ
تهرانی دانشمند سرشناس و مولف کتابشناسی بزرگ الذریعه الی تصانیف
الشیعه که یکسال پس از کودتای ۲۸ مرداد و پس از ۱۱ ماه زندان به
لبنان گریخته بود ، بدرخواست دولت ایران و بدستور کامیل شمعون رئیس
جمهور بدنام لبنان بازداشت شد و به ایران منتقل گردید و در زندان قزل
قلعه در زیر شکنجه به قتل رسید .

ابراهیم کیانی و حسین رورو از گروه آستارائی های متهم به جاسوسی
برای شوروی که در آستانه سفر شاه به شوروی در تیرماه ۱۳۳۵ دستگیر شده
بودند ، پس از تحمل شکنجه های حیوانی برخی از افسران جنایتکار رکن
۲ ارتش به قتل رسیدند . برخی از این دستگیر شدگان علاوه بر شکنجه
هائی که در سطور بالا گفته شد ، متحمل شکنجه ای شدند که در قرون
وسطی متداول بود و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در مروج الذهب و
معادن الجواهر نمونه ای از آن را که علیه مخالفان خلفای عباسی به کار
می رفت ، شرح داده است . در این شکنجه ، مرد زندانی را به خوردن

مقدار زیادی آب و نمک وادارمی کردند و سپس مجاری ادراراورا می بستند و از این طریق دردهای طاقت فرسا را به جان او می انداختند و همین شکنجه با خورانیدن مقدار زیادی هندوانه به برخی از زندانیان آستارائی صورت گرفت . این بی گناهان که در اصل قربانی یک پرونده سازی کثیف شده بودند پس ازسه سال از اتهامات وارده تبرئه شدند و از زندان بیرون آمدند و برای اینکه واقعیت عریان و بی پرده این اعمال جنایتکارانه دریافته شود ، مراجعه ای ساده به کتاب پادشاه زندان ها خاطرات کاوه داداش زاده از همین سال های تلخ و آزار دهنده ، کفایت می کند .

سرگرد حسن رزمی و مهندس حسین معصوم زاده ، درست ۵۰ سال پیش با همکاری ساواک و عباس اسلامی (شهریاری) دستگیرشدند وهنوز هیچ خبری ازآنان بدست نیامده است ومگرمی توان جزاعدام وراقانونی پنهانی و یا قتل در زیر شکنجه سرگذشت دیگری برای آنان تصورکرد ؟

آیت الله سعیدی درسال ۱۳۴۹ و مراد نانکلی و پرویز حکمت جو درسال ۱۳۵۳ در ضمن شکنجه و یا برائرشکنجه و یا در جریان بازجوئی به قتل رسیدند واگراخبارمربوط به چگونگی مرگ کسانی همچون حسن نیک داودی و هوشنگ تیزابی و ابراهیم خلیق و منصور فرشیدی و هوشمند خامنه و فاطمه امینی و بهمن روحی آهنگران و شاهرخ

هدایتی و علی رحیمی و خلیل رفیعی طباطبائی و را به این کشتگان مظلوم بیفزاییم ، فهرستی تشکیل می شود که هر مورخ شرافتمندی را از اینکه قتل آن ۹ نفر زندانی معروف را تنها مورد قتل فراقانونی دوره محمدرضا شاه بداند ، شرمنده می کند. باید از آقای میلانی پرسید که حتی اگر بفرض محال ، قوانین دوره شاه را داور عادل رفتارهای سیاسی اجتماعی ایرانیان بدانیم ، چند نفر از اعضای گروه اباذر نهبوند که همگی - بالغ بر ۶ نفر - در بهمن ماه ۱۳۵۲ اعدام شدند ، مستحق چنین مجازاتی بودند؟ سنگینی مضاعف و خفقان آور لحظاتی را که بهمن منشط و سایر یاران او با سربلندی و شجاعت در زندان شماره ۳ قصر به اطاق های سایر زندانیان رفتند تا برای همیشه ، آنان و جهان زندگان را وداع گویند ، همچنان در خاطر همه کسانی که آن روز را شاهد بودند ، باقی است. جناب میلانی اکثر آن جوانان مظلوم- عباد خدارحمی ، روح الله سیف ، ماشاءالله سیف ، ولی الله سیف ، حجت عبدلی ، بهمن منشط - حتی بر طبق قوانین رژیم گذشته ، از کشته شدگان قتل های وراقانونی زمان شاه بودند .

۵- دردوران محمدرضا شاه ، دهها زندانی سیاسی و یا فعالان سیاسی و اجتماعی بر اثر حملات سازمان یافته و طراحی شده رژیم در زندان ها ویا در

خارج از زندان ها به قتل رسیدند و این هردو گروه بی تردید از جمله گشتگان قتل های وراقانونی هستند.

آقای میلانی حتما نمی دانند و یا به سائقه سیاسی خود باور ندارند که کماندوها تیپ گیلان در شب ۲۳ اردیبهشت سال ۱۳۳۳ در زندان رشت به زندانیان سیاسی حمله کردند و پنج نفر آنان را به نام های اقدام دوست و بلندی و نیکخواه و نیکزاد و سبزعلی به طرزی فجیع به قتل رسانیدند و بسیاری را نیز مجروح کردند.

آقای میلانی گویا نامی از احمد آرامش و چگونگی ترور او بدست ماموران ساواک نشنیده اند و اگر شنیده اند ، شاید صلاح را در آن دیده اند که خود را به فراموشی بزنند . احمد آرامش وزیر کار دولت قوام السلطنه (۱۳۲۵ - ۱۳۲۶) و بعد ها وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه در دولت شریف امامی (۱۳۳۹ - ۱۳۴۰) ، در سال ۱۳۴۴ به سبب مخالفت ها با شاه و تسلط بی چون و چرای امریکا بر ایران ، بازداشت شد و به ۱۰ سال حبس محکوم گردید و پس از ۷ سال تحمل زندان در بهار سال ۱۳۵۱ آزاد شد و در ۲۸ مهر ۱۳۵۲ در پارک فرح - پارک لاله امروزی - به دست ماموران ساواک به قتل رسید و ترور آن پیرمرد ۶۵ ساله را - بدون هراس و نگرانی از غربتی که در خود داشت - قتل یک خرابکار متواری در ضمن درگیری با ماموران دولتی اعلام کردند .

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

آقای میلانی بطور قطع و یقین ، ناصر عامری دبیر کل حزب مردم پیش از انحلال همه احزاب فرمایشی و تشکیل حزب رستاخیز را نمی شناسند و به همین سبب نیز تاملی در مرگ او نداشته اند . ناصر عامری در روز ششم دی ماه سال ۱۳۵۳ از دبیر کلی حزب مردم برکنار شد و در روز دهم بهمن ماه همان سال یعنی ۳۵ روز بعد از استعفا در جریان تصادف یک لندروور دولتی حامل عامری و چند نفر دیگر با یک گاو سرگردان در جاده انزلی به قتل رسید و او در این تصادف تنها کسی بود که کشته شد و ۳ - ۴ نفر دیگری که همراهش بودند ، با کمترین جراحات به خانه های خود بازگشتند . آنگونه که شایع شده بود ، گاو سرگردان مصدوم نیز با پای خود به طویله اش بازگشت . بسیاری از فعالان سیاسی و اجتماعی و رجال دولتی و حتی گروه‌هایی از عامه مردم ، در باره قتل عامری همانگونه می اندیشیدند که در باره قتل احمد آرامش .

آقای میلانی خوب به خاطر دارند - شاید از خاطرشان رفته باشد - که ماموران ساواک در اولین ساعات روز ۳۰ آذرماه سال ۱۳۵۵ در میدان وثوق تهران به خانه محل اجتماع کادرهای غیرمسلح سازمان آزادیبخش خلق های ایران - همان طرفداران سیروس نیاوندی که خود را به ساواک فروخته بود - حمله بردند و ۸ نفر بنام های محمدعلی پاریابی و رحیم تشکری و جلال دهقان و مینا رفیعی و حسن زکی زاده و مسعود صارمی و

ماهرخ فیال و پرویز واعظ زاده را همانجا کشتند و ۲ نفر دیگر را بنام های جمال الدین سعیدی و بهرام نوروزی که به سیروس نهایندی بدگمان شده و این را به دوستانشان اعلام کرده بودند، برای اطلاع از چگونگی وقوفشان به خیانت سیروس نهایندی و همکاری او با ساواک ، با خود به کمیته مشترک بردند و پس از شکنجه های سنگین و کسب اطلاعات لازم ، به قتل رسانیدند و گرسبوز برومند و خسرو صفائی را که در همین ارتباط متواری شده بودند ، به دام انداختند و پس از شکنجه های سنگین به قتل رسانیدند و پس از آن نیز در روزهای اول دی ماه ۱۳۵۵ ، مهوش جاسمی و معصومه طوافچیان را که از این معرکه گریخته بودند ، دستگیر کردند و پس از شکنجه و دریافت اطلاعات ، هر دورا کشتند . تمام این آدمکشی ها فقط برای آن بود که خیانت و جاسوسی سیروس نهایندی افشاء نشود .

ماموران ساواک در سال ۱۳۵۶ ، سعید کرد قراچورلو و محمود وحیدی و محمد رضا کلانتری را در ارتباط با پرونده دیگری بازداشت کردند و پس از چند روز هرسه نفر را بدستور مقامات عالی ساواک و شخص شاه با خوراندن قرص سیانوربه قتل رسانیدند و علت آن نیز تنها این بود که نباید هیچ سند و مدرکی از رفتار های غیرقانونی ساواک و هیچ محمل و دستاویزی برای توجه بیشتر منتقدان داخلی و خارجی به روابط میان حکومت

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

ومخالفان بدست داد . آقای میلانی به هر دلیلی فراموش کرده اند که بهمن نادری پورمعروف به تهرانی در جریان محاکمه خود در خرداد ماه ۱۳۵۸، ازبابت نقشی که درهمین قتل ها داشته است از مردم ایران عذرخواهی کرده بود و با این حال آقای میلانی اعدام غیرقانونی ۹ نفر از زندانیان سیاسی معروف ایران را در روز ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ احتمالا تنها مورد قتل های فراقانونی درزمان شاه می داند.آقای میلانی ، وجدان بشری یکایک این مردم بی گناه را کشتگان قتل های وراقانونی می شناسد . اگرشما نمی شناسید ، خود دانید با وجدانتان .

د - برجسته نمائی یک دسته تغییرات و نهادسازی های دوران پهلوی و انتساب برخی مدنیات ایرانی به رژیم شاه .

۱ - آقای میلانی در کنار کاستن از جرائم رژیم شاه ، بر خدمت های او می افزاید و اموری را به او نسبت می دهد که اتفاقا وجود همان امور در روزگار پیش از سلطنت پهلوی ، از دیدگاه برخی پیروان آن خاندان ، محرک عملیات دولت پهلوی بوده است . ایشان تصریح کرده اند که : شاه به ایجاد طبقه متوسط شهرنشین کمک کرد (ص ۴۷۲) و این دیدگاه حتی با نظرات خودایشان در همین کتاب مغایرت دارد : ... شاه از حمایت ارتش ، بخش مهمی از طبقه متوسط و بازاریانی که از نفوذ کمونیست ها هراسناک شده بودند و بالاخره از حمایت بخش اعظم روحانیت تشییع برخوردار بود (ص ۴۹۰) . دیدگاه اول ایشان از همه جهت با تاریخ پیدایش بورژوازی و خرده بورژوازی در طول سده ۱۳ هق مغایرت دارد و همین نیروها هستند که قانون خواهی و انقلاب مشروطیت را بسیج می کنند و آن را به پیروزی می رسانند . بنا بر این طبقه متوسط پیش از خاندان پهلوی پیدا شده و به یک نیروی بزرگ و موثر اجتماعی تبدیل شده

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

بود . آنچه که در دوران پهلوی جریان داشته افزایش نسبی و عددی لایه هائی از این طبقات بود .

۲- ایشان از خدمات رژیم شاه به زنان از طریق تصویب و اجرای قانون حمایت از خانواده می گوید - که اگر خدمتی هم بوده باید آن را اجرای ناقص وظیفه دانست و اجرای وظیفه ، تجلیل ندارد - اما ایشان که تدوین چنین قانونی را بی سابقه در کشورهای اسلامی و یکی از مترقی ترین

قوانین خانواده در جهان اسلام شمرده اند (۴۶۶) آیا هیچ نگاهی به تاریخچه چنین مصوباتی در برخی کشورهای مسلمان نظیر تونس و پاکستان داشته اند و آیا مقایسه ای میان ایران و این کشورها داشته اند که این چنین بی پروا یکی از قوانین دوره محمدرضا شاه را بی نظیر و مترقی ترین در جهان اسلام نوشته اند ؟ آیا ایشان آگاهند که همین رژیم در کنار قانون حمایت از خانواده ، با یک مصوبه فرمایشی در مجلس ، نیمی از جامعه را که مصون از شمول توسعه یابنده حکم اعدام بود ، در شمول این مجازات قرار داد و این مجازات را برای زنان نیز برقرار کرد ؟ . آری برطبق ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی ایران مصوب سال ۱۳۰۴ ، زنان جز در مورد ارتکاب قتل عمد ، محکومیت اعدام و یا اعمال شاقه نداشتند اما با یک تغییر ساده در همین قانون بسال ۱۳۵۲ ، این احتیاط ها لغو شد و همه زنان و بویژه زنان فعال سیاسی ، مستعد و مستحق مجازات اعدام شدند و تا سقوط آن

رژیم برای اولین بار در تاریخ مشروطیت ایران چندین نفر از زنان و دختران مبارز ایرانی به حکم دادگاههای نظامی اعدام شدند .

۳ - آقای میلانی ادعا کرده اند که در دورانی از حکومت شاه (۱۳۴۴ -

۱۳۵۴) ایران از جهاتی از آزادی های فرهنگی و مذهبی بی سابقه ای

بر خوردار بود و از جهاتی دیگر سانسور سیاسی و خفقان هنری در

اوج خود بود . بدون اغراق می توان گفت که از منظر آزادی های

مذهبی ، ایران در آن سال ها یکی از آزادترین کشور های جهان

اسلام بود (ص ۴۲۱) . ایشان در ادامه ، مرادشان از آزادی های فرهنگی

را نیز بیان کرده و اجرای جشن هنر شیراز را یکی از موارد آزادی فرهنگی

در آن دوره از حکومت شاه دانسته اند . قضاوت ملی درباره جنبه های

هنری و اجتماعی و سیاسی و ملی و بین المللی جشن هنر شیراز و رابطه آن

با آزادی فرهنگی در ایران در همان روزگاری که این جشن بی مایه و غیر

ملی برگزار می شد ، صورت گرفته است و تضاد های آشکار آن با استعداد و

بنیه هنری و فرهنگی ایرانیان و بی اعتنائی وسیع به این استعدادها

و نقش مراسمی همچون جشن هنر شیراز در ممانعت از بروز آنها و اختصاص

امکانات ملی به اجرای مراسم دلخواه دربار پهلوی و محدودیت های

شناخته شده نویسندگان و هنرمندان در انتخاب موضوع تحقیق و نمایش و

داستان و تاتر و سینما و موسیقی و اجرای آنها بخشی غیر قابل تفکیک از

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

تاریخ هنر و ادبیات ایران در دوران محمدرضاپهلوی است . از آن گذشته این تبیین و استدلال آنچنان بی مایه است که تنها می توان آن را گرتنه برداری از استدلال های شاه در باره آزادی در ایران دانست . آخر شاه هم چند بار گفته بود که ایران یکی از آزاد ترین کشورهای جهان است چرا که سرچشمه آزادی سیاسی و دموکراسی ، آزادی اقتصادی است و ایران از این جهت یکی از آزاد ترین کشورهای جهان است و به همین دلیل نیز از لحاظ سیاسی یکی از آزاد ترین کشورهای جهان بشمارمی آید . آیا واقعا میان این دو تبیین تفاوتی هست ؟ ایشان از آزادی مذهبی در ایران زمان شاه چنان سخن می گویند که گوئی ایران پس از انقلاب مشروطیت ، چیزی همانند یمن یا مسقط و عمان و یا افغانستان بوده است . در کشوری که مسلمان و مسیحی و یهودی و زرتشتی و حتی فرقه های ناپذیرفته و غیررسمی بدور از فرامین اداری و حکومتی برای حمایت از یکدیگر جان می دادند و در کشوری که ماده هشتم متمم قانون اساسی آن بر تساوی حقوق اهالی مملکت در مقابل قانون دولتی تاکید دارد و در کشوری که میان مذهب رسمی و حکومت برسر حقوق اجتماعی برخی فرقه های غیر رسمی تا زمانیکه تجاوری صورت نگرفته باشد ، اختلافی نیست ، هر رژیمی که خلاف این اصول رفتار کند ، بیگانگی خود را از دوران آشکار کرده است و معمولا رژیم های فاسد و ضد ملی می کوشند تا بیگانگی های خود را در

پوشش های فریبنده پنهان دارند . تمکین رژیم محمدرضاشاه از چنین وضعی، به معنای قابلیت های ملی آن نیست بلکه بازتاب تشخیص آن از منافی است که می توانند با مراعات بخش ناچیزی از حقوق بشر کسب می کنند و این در همه جهان - به استثنای برخی دولت ها - جریان دارد.

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

هـ- اظهار فضل هائی مبتنی بر شبیه سازی های نامربوط .

آقای میلانی دربرخی ارزیابی های خود از انقلاب ایران ، تشبیهاتی را به کار می گیرند که تنها اظهار فضل وتظاهربه دانائی ازبرخی وجوه متمشابه میان حوادث امروزی ایران وحیات برخی چهرهای شناخته شده اروپائی است . ایشان دریکی ازاین موارد ازمصلحی مسیحی نام ساوانا رولا نام می برند (ص ۵۰۷) و در پانویس کتاب توضیحی بدست می دهند که حاکی از عمق بی خبری او از آن شخصیت درخشان تاریخ کلیسای کاتولیک است . آقای میلانی در زمانی این نام را بر زبان آیت الله شریعتمداری جاری می کند که نه تنها او بلکه اغلب روشنفکران ایران نیز ازچنین شخصیتی بی خبر بودند واگر چیزی در این باره می دانستند محدود به دائرةالمعارف مصاحب و یا ترجمه تاریخ تمدن بود . گذرانیدن این نام بر زبان شریعتمداری تنها برای این است که مسیر انقلاب ایران را بدانگونه ترسیم کنند که خود و کسانی همچون آیت الله شریعتمداری می بینند. اما جیرولامو ساوونارولا (۱۴۵۲ - ۱۴۹۸ م) بر خلاف تصورآقای میلانی، کشیش پاک اندیش اما سختگیری بود که آرزوی اصلاح مسیحیت را

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

داشت و حکومت پاپ الکساندر ششم را که عین فساد و تباهی و خفقان و استبداد بوده است ، مخالف مسیحیت می دانست و برای مقابله با او حتی از برخی موافقت ها با شارل سیزدهم پادشاه فرانسه و دشمن الکساندر خودداری نکرد . او که پیش از این و در حکومت لورنتسیو دو مدیچی فرمانروای فلورانس از حمایت او بر خوردار بود ، پس از مرگ لورنتسیو (۱۴۹۲م) قدرت بیشتری گرفت و بدنبال شورش مردم فلورانس علیه پیرو دو مدیچی پسروجانشین لورنتسیو، عملا فرمانروای شهر شد و سختگیری نسبت به خارج شدگان از آموزه های کلیسا را شدت بخشید و چون مواظ او علیه کلیسای عیاش و بی تقوی و ستمگر بود ، خصومت پاپ الکساندر ششم را برانگیخت و سرانجام با توطئه پاپ و متحدانش در فلورانس به زندان افتاد و پس از شکنجه های سخت و دردناک به تهمت ادعای نبوت اعدام شد. گرایش آقای میلانی به الکساندر ششم - این پاپ فاسد و تمهکار کلیسا و در همین حال حامی رنسانس - از عباراتی که درباره این مصلح کلیسا بکار برده آشکار است . میلانی نشان داده است که با فساد و تباهی و جنایت عمومی - اگر افرادی خاص در ضمن آن آسودگی داشته باشند - به آسانی کنار می آید تا مثلا با نظامی که سختگیرانه و با شدت عمل در صدد دفع فساد و تباهی و جنایت عمومی است . درست همانگونه که درباره فاسد و بی فرهنگ پهلوی را از بابت اجرای جشن هنر شیراز، مروج یکی

از بی سابقه ترین آزادی های فرهنگی در ایران می شناسد ، پاپ فاسد و بی مرام و عیاش و ستمگر را بر مصلح خیر اندیش سختگیری که قطعا تحت تاثیر روزگاراصلاح خواهد شد، ترجیح می دهد . میلانی در جامعه ای از ساوونارولا تبری می جوید که ۷۰ سال پیش از او سرریدر بولارد سفیر کبیر انگلیس در ایران برای همین جامعه - و در حقیقت برای تادیب و تنبیه طبقه حاکمه کشور- آرزومند حضور چنین کسی بود تا نادرستی های دوره رضاشاهی را بر طرف کند (نک : بولارد ، خاطرات ، ص ۳۴۲) . او در گزارشی به وزارت امور خارجه مورخ ۱۶ / ۱۲ / ۱۳۲۲ نوشت : شاه سابق سرمشقی از نادرستی و بی توجهی به اصول داد که افسران و ماموران او با ولع از آن پیروی کردند. هر چند اینجا و آنجا ایرانیان با شرفی پیدا می شوند که از این قضیه متاسفند و خودشان سرمشق خوبی شده اند . در اینجا نشانه ای از ساوونارولا و یا وزلی وجود ندارد که مردم را به توبه کردن فراخواند و یا یک جنبش عمومی به خاطر تقوی مدنی به راه بیندازد که می تواند تنها نیروی جانشین برای دیکتاتوری باشد .

و – اعتماد به گزارش های تحریف شده و مجعول شاه و پرویز ثابتی در باره
دکتر مصدق

آقای میلانی در گزارشی ، به دعوت شاه از مصدق برای تشکیل دولت و
شروط مصدق برای تصدی صدارت اشاره دارد و بطور خلاصه چنین می
نویسد که : در زمانی که مصدق در فکر تدوین و تصویب لایحه منع
مذاکرات نفتی در زمان جنگ بود ، ، شاه او را به دربار دعوت کرد و به
مصدق پیشنهاد تصدی صدارت داد. مصدق از این پیشنهاد غافلگیر
شد و پذیرفتن پیشنهاد شاه را مشروط به تأیید انگلیسی ها کرد . در
سال های بعد شاه از هر فرصتی استفاده می کرد تا این شرط مصدق
را به ابزاری علیه مصدق بدل کند و او را به بزدلی و ریاکاری متهم
کند . گاه حتی به تلویح ادعا می کرد که شاید مصدق به رغم ظاهر با
انگلیسی ها همکاری داشت . روایت مصدق از این جلسه و چرایی
نپذیرفتن پیشنهاد شاه یکسره با آنچه شاه ادعا می کند تفاوت

دارد.....در هر حال روایات مصدق و شاه در چند نکته اتفاق نظر

دارند ؛ شاه چنین پیشنهادی مطرح کرد و مصدق پذیرفتنش را منوط

به توافق انگلیسی ها کرد (ص ۱۳۳-۱۳۴) میلانی با وجود اینکه به

اعتبار و حقانیت شرط مصدق اذعان دارد با این همه از شرط مصدق برای

صدارت بگونه ای یاد می کند که از جهت مفهوم و محتوی بیشتر معطوف به

گزارش های مغلوط و خود ساخته شاه است و هدفی جز هتک حرمت از مرحوم

مصدق ندارد . مصدق در کتاب خاطرات و تالما تاکید کرده است که من

به شاه : عرض کردم تصدی من در کار در این موقع که قشون بیگانه

مملکت را اشغال کرده ، بسته به این است که سفارت انگلیس با

تصدی من مخالفت نکند و در نطق معروف خود در جلسه علنی مجلس

شورای ملی به تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۳۰ و افشای ریاکاری تقی زاده درباره

بی اطلاعی از تمایل و اشتیاق کمپانی به تمدید مدت امتیاز نفت - با استناد

به نامه تقی زاده سفیر ایران در انگلیس به تیمورتاش وزیر دربار پهلوی

در ۱۹ آذر سال ۱۳۰۸ و اشاره صریح اوبه مذاکرات دوطرف برای تمدید مدت

امتیاز نفت و صورت پروژه قرارداد تمدید - اظهار می دارد : اینکه بعضی ها

می گویند اینجانب تشکیل دولت بدهم ، آیا دخالت پنجاه ساله

شرکت نفت در این مملکت اجازه خواهد داد که من و امثال دولتی

تشکیل دهند و موفقیتی در کار پیدا کنند؟ اگر این کار شدنی بود ،

در این چند سال اخیر می شد . پس این بیانات فقط برای این است که
من و مردم را اغفال کنند (نطق های دکتر مصدق در دوره شانزدهم
مجلس شورای ملی ، ج ۱ ، دفتر ۲ ، ص ۱۲۹). بین این دوتلی از رفتار
دولت انگلیس راجع به یک مسئله دردو زمان بالنسبه دورهیچ اختلافی
نیست و دکتر مصدق دقیقاً با همان تحلیلی از مخالفت دولت انگلیس با
صدارت خود در سال ۱۳۳۰ سخن می گوید که در سال ۱۳۲۳ بنا بر این
یادآوری مشترکات میان گزارش شاه و مصدق از یک پیشنهاد ، بیشتر کمک
به اثبات انگیزه های شاه است حتی اگر از مخالفت های دولت و سفارت
انگلیس با این پیشنهاد یاد کند . نکته جالب اینکه پرویز ثابتهی سرآمد
شکنجه گران ساواک نیز که امروزه در امریکا و تحت حمایت های این
دولت روزگار می گذراند به همین گزارش ها استناد کرده (درد/امگه
حادثه ، ص ۳۳) و از همین طریق دکتر مصدق را سرسپرده انگلیسی ها
خوانده است. وظیفه میلانی - اگر حسن نیستی در کار باشد - نقد گزارش
شاه و بیان نیات پنهانی آن بوده است . همان نیاتی که مصدق خود
در کتاب خاطرات و تاملات از تمایل اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان
مجلس چهاردهم به صدارت او تشخیص داده بود : از دادن این رای دو
نظر داشتند ؛ یکی اینکه از من قدردانی کرده باشند و دیگر اینکه

کامران پورصفر

بعد از مدتی قلیلی دولت را در اقلیت بگذارند و من را از مجلس خارج

نمایند .

ز - ارزیابی های ضد تاریخی از برخی حوادث و روند های دوران صدارت دکتر مصدق .

مرحوم مصدق در تمام دوران صدارت خود همواره بر آن بود که از ترسیمات قانون اساسی و حدود قابل تفسیر آن خارج نشود و به همین سبب نیز از برخی اقدامات ضروری برای توسعه دموکراتیک بشیاد های حکومت ملی اجتناب می کرد و برای جبران بخشی از کمبود ها و عقب ماندگی ها تنها به کسب اختیارات فوق العاده بسنده کرد و قسمتی از مطالبات اجتماعی ملت ایران را از همان طریق به عمل در آورد . او هیچگاه به اعمالی که دموکراسی های نوپا بدان اشتیاق دارند - نظیر توسعه جبهه متحدان و بسیج دهقانان و کارگران و روشنفکران و احزاب سیاسی اصلاح طلب و ترقیخواه و پیشبرد اصلاحات عمیق اجتماعی - متوسل نشد و همین امر یکی از بزرگترین عوامل پیروزی مخالفان او بود . با این وجود آقای میلانی گزارش هائی بدست داده اند که با تمام این حقایق بدیهی مغایرت دارد .

۱ - ایشان در نهایت وقاحت و دروغگوئی می نویسند که : با پیوستن

کسانی چون کاشانی وبقائنی به صف مخالفان فعال مصدق ، نیاز اوبه

جلب حمایت حزب توده و تکیه برعناصر رادیکال تر جبهه ملی

فزونی می گرفت . (ص ۲۰۸) . هنوز بسیاری از زنان و مردان ایرانی که

در نهضت ملی کردن نفت شرکت داشتند و از دولت مصدق حمایت می

کردند و هنوز بسیاری از کسانی که برای پیروزی ملت ایران

در برابر امپریالیسم جهانی ، بخشی از زندگی خود را یا در خیابان ها و یا

در زندان ها گذرانیده بودند ، زنده اند و حاضر. هیچیک از اینان چنین

خاطره ای در ذهن ندارند و برخی از آنان که قلم بدست گرفته و آن

روزگار خوشایند و نتایج بدآیند آن را ثبت کرده اند ، به هیچ اندازه از چنین

اعمالی که میلانی مدعی وقوع آن است ، حتی به اندازه سرسوزنی هم اشاره

نکرده اند . آری حزب توده کوشش بسیار داشت که دکتر مصدق را

از همکاری و همراهی های خود مطمئن کند و امکانات پنهان و آشکار خود را

بارها در حمایت از دولت دکتر مصدق بکار گرفت و آن اشتباهات اولیه را که

سبب دوری جنبش ملی و فاصله با آن شده بود، ترک کرده و به حامیان

دولت مصدق پیوسته بود اما با همه این احوال ، دکتر مصدق بنا به

ملاحظات دیگری - جدا از آنچه که مخالفان حزب توده می گویند -

از هرگونه رویکردی به این حزب خودداری نمود و تا پایان ، همان رفتاری را

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

داشت که در آغاز اعلام کرده بود. میلانی در همین ارتباط به تکیه بیشتر دکتر مصدق به جریان رادیکال ترجیبه ملی اشاره کرده و بی آنکه نشانه ای از چنین اتکائی بدست دهد ، از آن می گذرد . این رفتار ریاکارانه دلیل واضحی دارد : چنین نیروئی در جبهه ملی وجود نداشته و تنها نیروی رادیکال در این جبهه ، خود مصدق و دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه وفادار و ثابت قدمش و برخی افسران میهن دوست و منفرد ارتش بوده است . برآستی میلانی چرا به چنین دروغ بزرگ و آشکاری متوسل می شود ؟ او خود بی آنکه خواسته باشد ، محرک چنین دروغ بزرگی را نشان داده است . آنجا که می گوید : هرچه نیاز و تکیه مصدق به عناصر رادیکال بیشتر می شد کارشاه در جلب حمایت امریکا و انگلیس را آسان تر می کرد .

کارانگلستان هم در جلب حمایت امریکا برای شرکت در عملیاتی مشترک علیه مصدق سهولت حتی بیشتری می یافت (ص ۲۰۸) . بله به این ترتیب مورخ ما تمام توجیهاتی را که دولت های امریکا و انگلستان در توسل به کودتا علیه دکتر مصدق نشخوار کرده بودند و آن را اقدامی علیه پیشرفت کمونیسم در ایران و استیلای کمونیستها بر کشور اعلام کرده بودند ، با دوجمله ساده تائید می کند و مسئولیت جنایت پلیدی را که علیه ملت ایران مرتکب شده بودند ، از آنان دور می سازد .

۲ - میلانی همین گرایش را در تحلیل کودتای ۲۸ مرداد و تاثیر عملیات آژاکس و چکمه نیز بکار برده و گمان دارد که : روشن نیست که آیا آنچه سرنوشت مصدق را در روز ۲۸ مرداد رقم زد ، تنها و یا حتی عمدتا این طرح و تلاش بود یا اینکه عوامل متعدد داخلی و خارجی دیگری دست بدست هم داد و شکست دکتر مصدق را در آن روز تحقق بخشید . برای مثال سیا در گزارشی که در شب ۲۸ مرداد برای رئیس جمهور امریکا آیزنهاور نوشت ، ادعا کرد که موجی غیر منتظره از واکنش نسبت به دولت مصدق در میان مردم و ارتش سبب شد که بنا بر آخرین گزارش ها از تهران شهر به تصرف نیروهائی در بیاید که خود را وفادار به شاه می دانند و از نخست وزیر منصوبش زاهدی دفاع می کنند (ص ۲۱۳) . او در دنباله سخن خود طرفداران دکتر مصدق را به ارزیابی نادرست از علل سقوط دکتر مصدق متهم می کند و آنان را مخاطب قرار می دهد که : نمی پذیرند که مصدق اشتباهاتی در استراتژی و تاکتیک مرتکب شد و همین اشتباهات زمینه ساز سقوطش شد (همان) و در ادامه اعلام می دارد که : روایات موجود در مورد آن روز اغلب بین دو قطب نوسان می کند ؛ شاه و طرفدارانش که تحولات آن روز را قیام ملی می دانستند و مصدق و طرفدارانش

که می گفتند برافتادن مصدق در نتیجه یک کودتای امریکائی -
انگلیسی رخ داد (همان) . او سپس به گفتاری شبه فلسفی روی می
کند که بی مایه و فاقد تناسب با تاریخ نویسی و همراه با آشفتگی و پریشان
گوئی است : شاید باید پذیرفت که هر دو قطب این دو روایت مطلق
اندیش ، گره بر باد می زنند . هزارتوی تاریخ را به احکامی ساده و
گاه حتی ساده انگارانه تقلیل می دهند . شاید سودای این قضاوت
های مطلق ریشه در فرهنگ مانوی دارد که جهان را عرصه نبرد نیک
و بد ، خیر و شر ، تاریکی و روشنائی می داند و عرصه خاکستری
هستی را بر نمی تابد که در آن نیک و بد مطلقی در کار نیست و
لاجرم کار قضاوت دشوار است . تنها با انصاف و انعطاف و آمادگی
برای پذیرش اسناد و اطلاعات تازه می توان به شناختی مشروط و
عارضی از این عرصه خاکستری دست یافت . در عین حال این قول
هم اغراق آمیز به نظر نمی آید اگر بگوئیم در تاریخ سلطنت سی و
هفت ساله شاه رخداد های مرداد ۱۳۳۲ (اوت ۱۹۵۳) مهمتر و
تاثیرگذار تر از هر اتفاق پیش از انقلاب بود (ص ۲۱۳ - ۲۱۴) .

۳ - تاریخ شناسی آن گونه از علوم انسانی است که بیشتر بر پایه ثبوت
وضع ، کاویده می شود . در این وضع ، شاید ثبوت در خود تغییر کند اما از

خود فراتر نمی رود و تنها هنگامی چنین وضعی حادث می شود که ارکان ثبوت ساقط شده و شییی از حالت اصلی خود خارج گردیده و به شییی دیگری تبدیل شده باشد. روش علمی در این گونه مطالعات تمایز و تفاوتی با علوم دیگر ندارد و همانند همه مطالعات، معطوف است به استخراج واقعیت از میان شواهد اندک وانبوه. در تقسیم بندی علوم، بر این حقیقت تاکید می شود که قوانین علمی تنها هنگامی شایسته چنین عنوانی هستند که قابلیت پیش بینی شان، نقض ناپذیر باشد اما در امور اجتماعی و اقتصادی، قابلیت پیش بینی سستی می گیرد و تنزل می یابد و به همین دلیل نیز قطعیت در علوم انسانی - به معنی قابلیت مطلق پیش بینی - تا اندازه زیادی محدود و در مواردی تقریباً مفقود است اما چنین کیفیتی، نافی بقای قطعیت های میانی و کارکرد های آنان نیست و یکی از این قطعیت ها همانا این قاعده است که می گوید، واکنش های مردم در برابر امور مشابه، الزاما و همواره یکسان نخواهد بود. در قطعیت این قاعده تردیدی نیست و به همین ترتیب قطعیت بدیهیات نیز انکار ناپذیر است. اما جناب میلانی می خواهند خوانندگان کتاب خود و اصولا مردم ایران را - و اگر بشود مردم جهان را - قانع کنند که آن بدیهیاتی که تا امروز در پیوند با حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برقرار بوده اند، در حقیقت بدیهی نبوده و قابلیت های تاثیرگذاری نداشته اند. ایشان می خواهند

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

بگویند که لحظه وقوع یک حادثه ، اعتباری برابر با عواملی دارند که احتمال وقوع آن حادثه را فراهم آورده اند و می خواهند بگویند که آن ضربه یا تکان اساسی که در لحظه وقوع یک حادثه دگرگون سازیر شیی، وارد می شود برابر است با آن نیرو هائی که در پیدایش این ضربه موثر بوده اند . میلانی می خواهد مارا قانع کند که در ارزیابی های علمی و منطقی و استخراج قوانین حاکم بر اشیاء ، اعتبار قابلیت تلاشی و انحلال هر چیزی برابر است با اعتبار قدرت آن چیز دیگری که با ضربه خود شیی مفروض را منحل و متلاشی می کند . و می خواهد مارا به این باور برساند که تمام دولت های ترقی خواهی که بر اثر اقدامات ضد بشری دولت امریکا ساقط شده بودند ، بیشتر بر اثر تاثیرات متقابل و برابر نیرو هائی از درون و بیرون به این سرنوشت مبتلا گردیدند و تاثیر دولت های کودتاجی در این میان بیشتر از تاثیر مخالفان داخلی حکومت مفروض نیست و همانگونه که درجائی از کتاب خود اظهار داشته بودند که : تکیه گاه اصلی انگلستان برای طرح های خود ، ایرانیانی بودند که منافع شخصی خویش را بر منافع ملی رجحان می گذاشتند (۱۷) در این جا نیز می خواهد بگوید که : آنچه سرنوشت مصدق را رقم زد تنها عملیات آژاکس و چکمه ویا عمدتاً این تلاش ها نبوده است بلکه عوامل متعدد داخلی و خارجی بطور برابر دست بدست

هم داده وشکست دکترومصدق را در آن روز تحقق بخشیدند و برای تضمین این ارزیابی ، سندی را گرو می گذارد که از پایه بی اعتبار است و هیچ ارزشی ندارد و تنها می تواند مصداقی برای آن ضرب المثل شیرین فارسی باشد که از شهادت دم بلند روباه به نفع او یاد می کند و آن سند ، گزارش سیا - طراح ومدير کودتا - درشب ۲۸ مرداد ازتهران برای آیزنهاورکودتاجی در باره این است که : موجی غیر منتظره ازواکنش نسبت به دولت مصدق درمیان مردم و ارتش سبب شد که شهرتهران به تصرف نیروهائی در بیاید که خودرا وفادار به شاه می دانند و از نخست وزیر منصوبش زاهدی دفاع می کنند (ص ۲۱۳). میلانی برای مطالب این گزارش دروغین که تنها پوششی برای استتارعملیات سرویس های اطلاعاتی و امنیتی خارجی و رکن ۲ ارتش ونتیجه بسیج لمپن ها و اراذل و اوباش میادین میوه و تره بارو دلال های بازارو تفاله های طبقات شهری و روستائی بود به اندازه ای اعتبار قائل است که علیرغم اینکه خود مطالب گزارش مزبور را با کلمه " ادعا " محدود کرده است ، آن را سند ارزیابی های خود قرارمی دهد و حادثه ای تکانهنده و اساسی را بر بنیادی مشکوک و لرزان بنا می کند .

۴- میلانی ۶۰ سال پس ازآن حادثه رسوا ومنحط ، شکل دیگری ازمدعیات برخوردارشدگان و برکشیدگان کودتا را تکرارمی کند . اگر آنان تمامی آن

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

حادثه را قیام ملی می نامیدند ، ایشان بخشی از بنیاد های کودتارا برآیند اعتراضات ملی توصیف می کنند . اگر آنان ، کودتای امریکائی - انگلیسی را خیزش متحد جهان آزاد دربرابراستبداد کمونیستی می نامیدند ، این یک نیزکودتارا واکنش طبیعی جهان آزاد دربرابر تمایل دکترمصدق به چپ و رادیکالیسم نوشته است . گفتار درباره نیروهائی که در روز ۲۸ مرداد به خیابان های تهران آمده بودند ، ورود به عرصه ایست که امثال میلانی بیشتربرای گسترانیدن ذهنیت های آشفته تعیین می کنند و الا کیست که سرکردگان آن تفاله های اجتماع را نشناسد : مهدی میر اشرافی . شعبان جعفری یا همان شعبان بی مخ . حسین رمضان یخی . تقی رمضان یخی . محمودمسگر . پری آژدان قزی (رقیه آزاد پور) . ملکه اعتضادی . رضا شهرنوئی . اسدالله کچل (گویا همان اسدالله خدایکی از اوباش جوادیه که در خاطراتش از فعالیت های سروان غفاری رئیس پلیس راه آهن در شامگاه ۲۷ مرداد برای بسیج اوباش و ارادل جنوب شهرو عملیاتشان در روز بعد سخن گفته است) . اصغرشاطر(همان اصغر بنائی که به گزارش روزنامه کیهان ازشامگاه ۲۷ مرداد درمیدان شاه عملیات علیه دولت و طرفدارانش را آغازکرد و از صبح ۲۸ مرداد با نوچه های خود عازم مناطق مرکزی شهرشد) . امیر موبور . حبیب سیاه . خلیل ترکه . قاسم سرپلی . بیوک صابر . اسماعیل شله . محمد دخو . علی بلنده . علی رضائی معروف به قدم .

ناصر حسنخانی معروف به ناصر جگرکی . اصغر علینقی یا استاد علینقی معروف به اصغر سکسی . مصطفی کلیائی معروف به زاغی . برادران ابرام خان . برادران هفت کچلان . برادران لاله و در راس همه اینان ، برادران رشیدیان که روسای این سرکردگان بودند . روزنامه کیهان سه روز پس از کودتا ، در شماره ۳۰۷۰ / شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۳۲ گزارش کرده است که : روز چهارشنبه از میدان انبارگندم و میدان شوش و گارد ماشین و خیابان سیروس و باغ فردوس و صابون پز خانه و خانی آباد و میدان پاقاپوق دسته هائی از طرف آقایان طیب حاجی رضائی و حاجی خان خداداد و اکبر جاسب و حسین سلماسی و حاج عبدالحسین و عده ای دیگر از معتمدین معروف محل بسمت خیابان های مرکزی شهر رهسپار شدند و در حالی که فریاد های زنده باد شاه می کشیدند بدسته های دیگر ملحق گردیدند و با معاضدت سایر دسته ها ، بر ادارات و رادیو تهران مسلط شدند. در همین روزنامه ، آگهی شاد باشی منتشر شده که در آن ضمن ابراز خاکساری نسبت به شاه و اعلام اطاعت از سرلشکر زاهدی آمده بود : ... با رشادت عموم افسران با شهامت و درجه داران و افراد نظامی ارتش نیرومند شاهنشاهی ایران و به کمک عموم میهن پرستان واقعی بخصوص اهالی شاهدوست جنوب تهران ... همگی با یک قیام مردانه و با نثار نمودن خون پاک خود و نوشیدن شربت

شهادت بهترین فرزندان این آب و خاک ، بحمدالله تعالی توانستند
کشتی متلاطم و طوفانی این کشور را که در اثر نغمه های شوم
خطرناک عده معدودی عناصر عوام فریب جاه طلب خائن ریاکارکه
لحظه ای بیشتر به اضمحلال آن باقی نمانده بود ، بساحل
مقصودنجات بخشیده اند. این اعلامیه شادباش را کسانی صادر کرده
بودند که خود را نمایندگان اهالی شاهدوست جنوب تهران و بارفروشان
میدان امین السلطان می دانستند و ببینید که این شاهدوستان بارفروش
میدان امین السلطان چه کسانی بودند : حاجی خان خداداد ، حسن بختیار
، طیب حاجی رضائی (همان طیب معروف) حسین اسماعیلی (همان
حسین رمضان یخی) ، طاهر حاجی رضائی (برادر طیب) حسین خداداد ،
اسدالله جلائی فر، مهدی کریمی ، حسین کریمی ، حسن بهبودگر (حسن
سعله ای) حسین صمیمی ، عباس مولوی ، ماشاءالله طاهری (ارشد
برادران ابرام خان)، احمد رئوفی ، عباس رئوفی ، اصغرعلینقی یا استاد
علینقی (همان اصغرسکسی) اصغرحلاج پور، یدالله عالم ، مصطفی خداداد ،
رضاقائمی ، اسدالله طائب پور، جواد خداداد و بیفزائیدبراینان، یک دسته
ازمتخصصان به اصطلاح روشنفکرخدمتگزارشرکت نفت سابق نظیر برادران
بزرگمهر و برخی مدیران و مخبران ایرانی جراید داخلی و خارجی همچون

علی جلالی وعلی زهری و فرخ کیوانی و ابوالقاسم پاینده وشمس قنات آبادی و برخی رجال سیاسی سابقا ملی نظیرمظفربقائی وحسین مکی و ابوالحسن حائری زاده واغلب فراماسیونر های بی وطن وتمامی نظامیان فاسد وخودفروخته و زمینداران بزرگ و سران ایلات و طوایف و گروههایی از بازرگانان و کارخانه داران و عمال آنان را که آفریننده چنین روزی بودند واگراراده ای درکاربود ، همانگونه که درروز ۹ اسفند سال ۱۳۳۱ پیش آمد ، پیشگیری و یا دفع آن کار چندان سختی نبود .

۵ - میلانی از اشتباهات استراتژیکی و تاکتیکی مصدق یاد می کند اما از هیچیک به وضوح نامی نمی برد . شاید گمان دارد که این اشتباهات از همان نوعی است که خود او مثلا در باره کوشش مصدق در جلب حمایت های حزب توده و تکیه بر رادیکال تر های جبهه ملی کشف کرده است و شاید اشاره او به موضوع اختیارات فوق العاده برای اصلاح امور اجتماعی و اقتصادی ایران است که با همه کاستی های وسیعش یکی ازارزنده ترین دستاوردهای دکتر مصدق بود و یا سلب فرماندهی نیروهای نظامی و انتظامی از شاه است که دوام مشروطیت و نظارت مردم بر نیروهای نظامی تنها از همان طریق میسر بود و یا انحلال مجلس هفدهم واجرای رفراندوم را می گوید که اتفاقا با تاخیروتازه براساس اصلاحات ضد قانونی و ضد ملی قانون

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

اساسی بسال ۱۳۲۸ صورت گرفته بود . شاید مراد میلانی از اشتباهات استراتژیک و تاکتیکی ، استقامت مصدق - اینان می گویند لجاجت - دربرابرامپریالیسم و زیاده خواهی های شرکت نفت سابق و تاکید بر حقوق دولت مستقل ایران در برابر دولت های بزرگ و مقاومت در برابر مداخلات زیانبار کاشانی در امور دولت و یا کوشش برای بازداشت امثال مظفر بقائی و تعقیب قاتلان سرتیپ افشار طوس باشد . میلانی نمی تواند ازدیاد فاصله میان دولت مصدق و بلوک سوسیالیستی و بویژه دولت شوروی را از این گونه اشتباهات بداند و اگر در این باره نظری داشته باشد ، بیشتر متوجه این است که چرا برافزایش این فاصله نکوشیده است . پس این اشتباهات را باید در جای دیگری جستجو کرد و به نظر می رسد که مراد او از چنین اشتباهاتی همان کشفیات مضحک او درباره جلب حمایت های حزب توده و اتکاء به رادیکالترهای جبهه ملی و همچنین ایستادگی در برابر امپریالیسم و کاستن از قدرت و نفوذ شاه است و اگر چنین باشد ، باید میلانی را یکی از بدخواه ترین نوتاریخ نگاران ایرانی در ۳۰ سال اخیر دانست .

۶ - براستی اشتباهات دکتر مصدق در چه بود ؟ برای پی بردن به این اشتباهات ، باید نگاهی به کارکرد دولت او داشت و اعمالی را که در ۲ سال انجام داده بر شمرد .

مصدق با استفاده از اختیارات فوق العاده ، ۱۲۲ قانون معتدل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و قضائی را تصویب کرد که مضمون همگی آنها جبران عقب ماندگی های جامعه ایران و تنظیم جریان ترقی عمومی و مشارکت آگاهانه مردم در معاشی متعلق به خود و انتقال به جامعه ای نوین و دوری از بلوک بندی های امپریالیستی و استقلال از نیروهای بین المللی بود. این قوانین ، برنامه ها و اهداف زیر را در نظر داشت :

- ۱ - اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری ها.
- ۲ اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیات های غیر مستقیم .
- ۳ - اصلاح اموراتصادی بوسیله افزایش تولید و ایجاد کارواصلاح قوانین پولی و مالی .
- ۴- بهره برداری ازمعادن نفت کشور با رعایت قوانین ۹ ماده ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت .
- ۵- اصلاح سازمان های اداری وقوانین استخدام کشوری و قضائی ولشگری .
- ۶- ایجاد شوراهای محلی دردهات به منظوراصلاحات اجتماعی به وسیله وضع عوارض .
- ۷- اصلاح قوانین دادگستری .
- ۸- اصلاح قانون مطبوعات .

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

۹- اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباط جمعی .

۱۰- تعدیل روابط ارباب و رعیتی و لغو بیگاری و دریافت ۲۰٪ از بهره های مالکانه اربابان و بازگرداندن نیمی از آن به کشاورزان و اختصاص باقیمانده به خدمات روستائی .

دولت برای تضمین آزادی های فردی و جمعی ، حکومت نظامی تهران را لغو کرد اما شرارت هائی را که مزدوران انگلیس و امریکا در خیابان ها پدید آوردند - و در سالهای اخیر با پژوهش هائی که درباره فتنه انگیزی پروکاتورهاى گروه امریکائی بدامن صورت گرفته، آشکار شده است که این مزدوران چه کسانی بودند - دکترومصدق را به استقرار دوباره حکومت نظامی سوق داد .

طبق قانون اختیارات فوق العاده ، احتکار قند و شکر ممنوع گردید و ۱۰٪ از مال الاجاره بخشی از مستغلات خصوصی در اختیار بانک ساختمان قرار گرفت تا در ساخت مساکن ارزان قیمت برای مردم فقیر به کار آید . قانون جدیدی برای بیمه های اجتماعی کارگران تدوین شد که در زمان خود یک تحول اساسی در راه تامین بخشی از حقوق کارگران بود. برنامه پنج ساله راه سازی و نگهداری جاده های موجود تصویب شد و قانون تشکیل شرکت ملی نفت ایران و قانون تشکیل هیئت های صنعتی تدوین گردید و صادرکنندگان کالا از پرداخت مالیات و عوارض معاف شدند . قوانین جدید و موثری برای

آموزش و پرورش و آموزش عالی و بهداشت عمومی و موسسات طبیی کشور نظیر بنگاه رازی و بنگاه کل داروئی کشور نوشته شد و با تغییر در قانون استخدام قضات و لغو اختیارات وزارت دادگستری در انتقال قضات به نقاط دیگر، بر استقلال قوه قضائیه افزوده شد. محاکم اختصاصی منحل گردید و تشکیلات قضائی تجدید سازمان یافت و دیوان کیفر و دادرسی آن منحل شد و تکالیف آن به دادرسی و دادگاههای عمومی منتقل گردید و در همان حال گروههای از قضات فاسد و روسای بدنام دادگستری اخراج گردیدند و اداره نظارت دادگستری منحل و دادرسی انتظامی قضات جای آن را گرفت. بر طبق یکی از مصوبات دوره فوق العاده، زنان ایران در تشکیل یکی از نهادهای دموکراتیک - یعنی تشکیل شوراهای شهروندی و عضویت در آن ها، صاحب رای شدند و به این ترتیب یکی از نخستین مراحل اساسی آزادی زنان در تاریخ معاصر ایران، صورت قانونی و حقوقی به خود گرفت و از حمایت های عمومی دولتی برخوردار شد. بر اساس یکی از مصوبات دوره اختیارات فوق العاده، عوارض مالکانه کاهش یافت و بیگاری دهقانان لغو شد. بدستور دولت، مالکان موظف شدند که ۲۰٪ عوارض مالکانه را به دولت واگذار نمایند که نیمی از آن به دهقانان مسترد می گردید و نیمی دیگر صرف عمران و آبادی روستا مشتمل بر تهیه آب آشامیدنی و دفع آفات نباتی و کمک به روستائیان از کار افتاده و احداث و تعمیر مساجد و حمام های

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

عمومی و خانه های ارزان قیمت و مدارس و کارخانه های برق می شد. دولت مصدق برای اولین بار در تاریخ ایران ، فرماندهی پادشاه بر نیروهای نظامی و انتظامی را برانداخت و این نهادهای قدرتمند را تحت نظارت دولت و مجلس و به طور غیرمستقیم تحت نظر مردم قرارداد و با استفاده از این قدرت قانونی گروه بزرگی از افسران و امرای فاسد و بدنام ارتش و شهربانی و ژاندارمری را برکنار کرد اما شاه و زاهدی ، پس از استقرار دولت کودتا، همگی اخراج شدگان فاسد نظامی و انتظامی و اداری و قضائی را به مقاماتشان بازگردانیدند و مجلس فرمایشی هیجدهم نیز به فرمان شاه و زاهدی ، تمامی مصوبات قانونی دوره اختیارات فوق العاده را به بهانه مغایرت آنها با اصول قانون اساسی ، باطل گردانید .

ح – کوشش آگاهانه برای دور دانستن دولت امریکا از جریان عمومی سلطنت و دولت محمدرضاپهلوی و تبرئه آن دولت از همدستی با رژیم شاه .

میلانی در هر جا از کتاب خود که مقذور بوده از گرایش دولت امریکا به انتقاد از خطاها و اشتباهات رژیم شاه و حتی تنبیه شاه یاد کرده است و مواردی را بازگفته که بطور عمده حکایت از تضاد میان طرزحکومت شاه با مصالح درازمدت امریکا در منطقه وایران دارد. البته بخشی از این تضادها ، واقعیت داشته وحتی منجر به برخی تحولات و تغییرات قابل توجه در عرصه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران شده است اما برخلاف شیوه و طریقه استدلالی آقای میلانی آنچه که اهمیت دارد ، سرانجام این تعارضات و شیوه حل و فصل آنها و سیاست نهائی دولت امریکا در ایران و در باره رژیم شاه است و این سیاست همواره مشتمل بر حمایت های وسیع و همه جانبه و دفاع از اقتدار و اعتبار داخلی و خارجی آن و اظهار همبستگی

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

های سیاسی و اقتصادی درازمدت و بطور خلاصه سیاست همکاری های دائم امریکا با آن رژیم و حمایت های پیوسته از آن بوده است .

۱- میلانی برخلاف سنت تاریخ نویسی نیم قرن اخیر که تقریباً بلااستثنا درتوصیف کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آن را کودتای امریکائی - انگلیسی نوشته اند ، ابتکار به خرج داده و آشکارا خلاف بدیهیات شناخته شده تاریخی و سنت های شناخته شده تاریخ نویسی ، این کودتا را برای اولین بار، کودتای انگلیسی - آمریکائی می نویسند .

۲- میلانی با طرح انتقادات امریکا از شاه و نمایش نمونه های متعددی از چنین انتقاداتی ، می کوشد که امریکا را ازتمامی جنایاتی که در دوران اتحاد آن دولت با رژیم شاه علیه مردم ایران صورت گرفته دورکند و اعمال تبهکارانه ای را که رژیم شاه با استظهاربه مناسبات خود با امریکا و با استحضار آن دولت انجام داده بود ازدایره مناسبات دولت امریکا با کشور و ملت ایران خارج نماید. او دریکی ازهمین مواردبه حکم یکی ازدادگاههای امریکا برای توقیف دارائی های نقدی شاه در امریکا برای بررسی اختلاس های احتمالی او در وام های امریکا به ایران اشاره دارد و البته این را نیز می نویسد که مدیران بانک هائی که نقدینه های خانواده شاه در آن نگهداری می شد ، پیش از ابلاغ حکم دادگاه به بانک ها ؟ مهدی سمیعی نماینده شاه را از آن آگاه کردند و اونیزبسرعت این خطر را به شاه اطلاع داد

و خانواده پهلوی نیز در اسرع وقت تمام پول هایشان را به بانک دیگری در اروپا منتقل کردند (ص ۳۲۰ - ۳۲۱). این جریان البته اندیشیده و برنامه ریزی شده بوده است چرا که اگر دولت امریکا به واقع موافق چنین مجازاتی بود ، از لحظه صدور حکم دادگاه همه مسیرهای عملیات نقل و انتقال پولی را مسدود می کرد و شاه و خانواده پهلوی نمی توانستند در ساعات پس از آن ، چنان عملیات پولی سنگینی را انجام دهند .

۳- میلانی به موارد دیگری از احتیاط های و تاملات دولت امریکا درباره مفاسد مالی شاه و خانواده او پرداخته و از اعتراضات امریکائی ها به شاه در باره رشوه خواری ها و حق و حساب گیری های مهیبد واسطه شاه در معاملات تجاری و تصرفات بنگاه تجارتهی ماه - متعلق به شاه - در معاملات تجاری دولت می گوید (ص ۲۹۴ - ۲۹۶) و به هشدار های سفیر امریکا در ایران در باره رشد ناراضائی میان مردم اشاره می کند (ص ۴۶۶) و از نگرانی های دولت امریکا نسبت به افزایش فاصله میان شاه و روحانیت می گوید (ص ۴۶۷). هشدارهای هلمز و آنتونی پارسونز را در باره تضاد میان رشد اقتصادی و دوام استبداد تذکر میدهد (ص ۴۶۷ و ۴۶۹ و ۴۷۰) و هشدار های سیا در باره خطرات استبداد رو به افزایش شاه را باز می گوید (ص ۴۷۰) و خلاصه اینکه هر جا نشانی از انحطاط و تباهی رژیم هست ، نشانی از واکنش هشدار دهنده دولت امریکا نیز دیده می شود و آیا نمی

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

توان تمام این فرایند را تنها به معنای دور کردن امریکا از تباهی هائی دانست که خود یکی از موثر ترین سازندگان آن بوده است ؟.

انتقادات امریکا از شاه بخشی از روال طبیعی مناسبات میان بزرگتران و کوچکتران خانواده - اگر نگوئیم میان ارباب و نوکر - بوده است و اگر گهگاه شکل جدی تری به خود می گیرد ، نیاز به تنبیهی است که می تواند دوست خطاکار و یا شاگرد و مرید گناهکار را به راه بیاورد . بنا براین ، انتقاداتی را که آقای میلانی آنها را جانپناه خیانت های دولت امریکا نسبت به ملت ایران قرار داده است ، بیشتر معطوف به سالم سازی مناسبات خود با دشمن مردم ایران بوده و هیچ عنایتی به سرگذشت غم انگیز مردم ایران نداشته است .

ط – نگاهی به ترجمه فارسی کتاب .

متأسفانه ترجمه فارسی کتاب نگاهی به شاه ، حاوی معایب ادبی بسیاری است و حکایت از آن دارد که این کتاب – اگر استحقاق لازم را برای ترجمه داشته باشد – توسط کسی به فارسی ترجمه شده که وقوف لازم را به زبان و ادب فارسی و احکام دستور زبان فارسی و تاریخ سیاسی معاصر ایران نداشته است. ترجمه آقای میلانی از کتاب خود ، لنگش هائی دارد که بیش از هر چیز دیگری صلاحیت مترجم در فارسی سازی کتاب خودشان را اندک می نمایاند . به مواردی از این لنگش ها توجه کنید:

۱- ایشان بارها علامت مفعول بی واسطه را در جائی دیگر و نامتناسب با مدلول آن بکار برده اند . نظیر این که در باره پرون نوشته اند : ...کار نظارت بر باغ های هتلی که متعلق به رضاشاه بود را به او سپردند)

ص ۶۷) و این بی دقتی و رفتار محاوره ای در کلام رسمی بارها در مواضع گوناگون کتاب و از جمله در همین صفحه تکرار شده است .

۲ - آقای میلانی بارها کلمه مستحضر را به جای کلمه مستظهر به کار برده اند . مثلا در صفحه ۱۶ کتاب نوشته اند که جمله کاوه : ... چند سالی به کمک آلمان مستحضر بود و در صفحه ۵۰۴ در باره بختیار نوشته اند که : به حمایت ارتش مستحضر نبود . و همین اشتباه را در صفحات دیگر نظیر ۱۱۳ و ۱۱۹ و ۴۱۱ و ۴۷۰ تکرار کرده اند .

۳ - ایشان در باره یکی از مباحث بسیار دلخواه خود که همانا خیالات طمع کارانه بلشویک ها در باره تصاحب مناطق هم جوار با شوروی است ، چنان تعجیلی در اثبات این خیالات نشان دادند که دو عبارت دندان طمع تیز کردن و چشم طمع دوختن را با هم ترکیب نمودند و این عبارت درخشان را از میان آنها بیرون کشیدند که : بلشویک های تازه به قدرت رسیده شوروی ظاهرا برای دیگر ایالات ایران که هم مرز شوروی بود نیز دندان طمع دوخته بودند (ص ۱۷)

۴ - آقای میلانی دریکی از واژه سازی های خود که خوشبختانه پیگیری نشده است ، کلمه جعلی و عوامانه تقاطی را به معنی مخلوط شده و درهم فرورفته به کار برده اند و بنیاد آن نیز در ظاهر چنین است که گویا

آقای میلانی واژه ترکی قات را که در فارسی به صورت قاتی (قاطی) در آمده است ، کلمه ای عربی فرض کرده اند و آنرا به باب تفاعل برده و مصدر تقاطی را از آن ساخته اند و در سخن از ادعاهای اردشیر زاهدی راجع به توازی فعالیت های مخالفان مصدق با عملیات کودتائی امریکا و انگلستان علیه دکتر مصدق ، اظهار داشته اند که : ...گاه تلاش های این دو جریان در روایت او تقاطی و همسوئی پیدا می کردند (ص ۲۱۳) .

خوانندگان محترم کتاب البته این دقت را معمول می دارند که شاید مراد آقای میلانی ، کلمه تقاطع بوده است که احتمالاً در حروف چینی و چاپ به صورت تقاطی در آمده است اما سیاق عبارتشان آشکارا از همسوئی و اختلاط دو جریان سخن می گوید و نمی تواند واژه تقاطع را در نظر داشته باشند زیرا که کلمه تقاطع فقط به معنای برخوردکردن ، یکدیگر را قطع کردن ، از هم گسستن ، از یکدیگر جدا شدن و قطع کردن دوخط یکدیگر را در یک نقطه است و چنین مفهومی با مقصود آقای میلانی فاصله عمیقی دارد زیرا ایشان بالصراحه از توازی فعالیت های سرلشکر زاهدی و طرفداران شاه و منتقدان مصدق با طرح کودتای انگلیسی - امریکائی

سخن گفته اند (همان) و همه می دانند که خطوط متوازی هیچگاه یکدیگر را قطع نمی کنند . پس مراد آقای میلانی همان تقاطی است واگر غیر از این باشد آنگاه داستان عذرترازگناه به میان می آید . چرا که

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

باید توضیح دهند که خطوط متوازی یا موازی چگونه می توانند یکدیگر را قطع کنند .

۵ - ایشان در راستای واژه سازی های خود ، ساخت ظاهری برخی از کلمات را که معنایشان پیوسته به همان ساخت سابق است چنان تغییر داده اند که حاوی معنای دیگری شده است اما با وجود چنین عملی ، ایشان هنوز همان معنای سابق را از آن مستفاد می کنند . برای نمونه نگاه کنید به صفحه ۴۹۰ که واژه هراسناک را به جای کلمه هراسان به کار برده اند : در آستانه ۲۸ مرداد ، شاه از حمایت ارتش ، بخش مهمی از

طبقه متوسط و بازاریانی که از نفوذ کمونیست ها هراسناک شده بودند برخوردار بود. همه می دانند که واژه هراسناک به معنی ترس آور و هراس انگیز به کار می رود حال آنکه مراد ایشان از این واژه ، ترسیده و بیمناک است .

۶ - آقای میلانی در استفاده از برخی کلمات ، جهات معنایی آنها را تغییر داده و بدور از فصاحت لازم یک نوشتار پژوهشی ، آنها را به دلخواه خود به کار برده اند .ایشان در یکی از این موارد کلمه رجحان را اینگونه بکار برده اند : در واقع در بیش و کم همه موارد تکیه گاه اصلی انگلستان برای طرح های خود ، ایرانیان بودند که منافع شخصی خویش را بر منافع

ملی رجحان می گذاشتند (ص ۱۷) و کیست نداند که واژه رجحان بطور

عمده با مصادری همچون بخشیدن و دادن و نهادن همراه است .

ی - سرانجام

کتاب نگاهی به شاه نمونه واضحی از انحطاط در تاریخ نویسی است و به اغلب آن مسائل و مباحثی که در هر تاریخ نویسی علمی و اجتماعی مورد توجه مورخان است ، اعتنائی ندارد . این کتاب یک شرح حال نویسی ماجرائی و شبه سینمایی و بدور از تاثیرات عینی طبقات اجتماعی و گروه های سیاسی و نیروهای متعلق به گذشته در اوضاع و احوال جدید و فاقد هرگونه ارزیابی انتقادی از تاثیرات استعمار و ارتجاع و امپریالیسم در اوضاع و احوال ایران است و بسیاری از مشکلات ایران را به نیرو های ضد امپریالیست جهان منتسب می کند . این کتاب تنها راه توسعه و ترقی ایران را در همراهی با غرب و به زبان دیگر در پیروی از غرب امپریالیست می داند و با وجود دخالت های آشکار آن در توطئه های فراوان علیه ایران مستقل ، غرب امپریالیست را متحد و دوست ایران و حامی استقلال کشور می شناسد و در ارزیابی از انقلاب ایران همان مباحث و مطالب دولت های امریکا و انگلیس را تعقیب می کند و مطالباتی همانند آنان دارد . او با تقبیح اصلاح طلب شرافتمندی همچون جیرولامو ساوونارولا و تطبیق او

با مسائل انقلاب ایران ، در حقیقت انقلاب ایران را تقبیح می کند . کتاب میلانی در عین حال ، انتقاد از شاه واستقبال از سرگذشت او نیز هست اما چرا ؟ او چرا باید درسزمینی که مسکن صدها هزار نفر از سلطنت طلبان فراری است ، براین مرده پرسرو صدا چنین بی پروا لگد زند و بسیاری از اتهاماتی را که متوجه او بوده است ، تائید کند ؟ شاید پاسخ این سؤال درسرانجام سلطنت فرو ریخته پهلوی باشد که دیگر تحت هیچ شرایطی جنبشی ندارد. او جانور مرده را به قربانگاه برده است تا امریکا را از کانون اعتراضات وانتقادات ایرانیان وطنخواه وآزاده و عدالت طلب خارج کند. او ایران را به سفره ای دعوت می کند که قریب ۴۰ سال پیش از کنار آن برخاسته است . سفره ای که تنها لایق آرایشگران امپریالیسم و استبداد سرمایه است . ایران می تواند بدون دوری گزینی از بقیه جهان و بدون تبدیل گذشته به موانع آینده وبا پرهیز از هرگونه ستیزه جوئی های بی دلیل ویا اظهار خصومت های مدام نسبت به دشمنان آشکار و نهان، براستقلال خود از امپریالیسم ومطامع آن پایدار بماند وبرروی داعیان و دوستداران نظم دلخواه امریکا این ابیات آموزنده و درخشان از منظومه عقاب ، سروده پرویز ناتل خانلری را بخواند که :

سال ها باش و بدین عیـش بناز

تـو و مـردار تو و عمـردراز

نگاهی به شاه ، برائت نامه امریکا

من نیم درخوراین مهم-----انی

گند و مردار ترا ارزانه-----ی